

# دفترهای کارگری سوسیالیستی

نشریه کارگری سوسیالیست‌های انقلابی ایران

رژیم و آزادی‌های سیاسی  
نگاهی به جنبش کارگری ایران

اتحاد چپ کارگری

فلسفه مارکسیزم

انجمن‌های صنفی در ایران

اتحاد اروپا

**کارگران جهان متحد شوید!**

- ۱ آغاز پنجمین سال انتشار دفترهای کارگری سوسیالیستی  
هیئت مسئولین
- سر مقاله:
- ۳ رژیم و آزادی‌های سیاسی م. رازی
- مقالات:
- ۶ اتحاد عمل چپ کارگری خ. یاری
- ۱۴ جنبش کارگری ایران<sup>۱۱</sup> مصاحبه با رفیق حکیم
- ۲۱ زنان در بند رژیم هسته ستاره‌سرخ کارگران ایران
- ۲۷ نامه‌ای از ایران: دوزخ سرد کورش آریا
- ۲۹ اتحاد اروپا: آری یا خیر بهمن البرزی
- آموزش سوسیالیستی:
- ۴۳ مارکسیزم و فلسفه ارنست مندل
- بحث آزاد:
- ۴۸ انجمن‌های صنفی کارگری حشمت



## به مناسبت آغاز پنجمین سال انتشار دفترهای کارگری سوسیالیستی

با شماره ۲۵، پنجمین سال انتشار دفترها نیز آغاز می‌شود. طی سال گذشته، طرفداران این نشریه در کشورهای مختلف، همراه با سایر نیروهای اپوزیسیون چپ، به فعالیت‌های دفاعی از پناهندگان سیاسی ادامه دادند. شرکت فعال رفقای دفترها در اتحاد عمل‌های نیروهای چپ کارگری تأثیرات مثبتی بر فعالیت‌های دفاعی پناهندگان سیاسی و فعالان جنبش کارگری گذاشت. گزارش‌های فعالیت‌های دفاعی به طور مرتب در دفترها، طی سال گذشته، منعکس شدند.

مضافاً بر اینها، طرفداران این نشریه همراه با برخی دیگر از رفقا (نه الزاماً از طرفداران دفترها) مبادرت به انتشار دیدگاه سوسیالیزم انقلابی (گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی) کردند. شماره ۱ این نشریه در آوریل ۱۹۹۴ منتشر شد و شماره ۲ آن نیز به زودی منتشر خواهد شد.

در سال آتی، طرفداران این نشریه قصد دارند که همراه با رفقای که خود را در

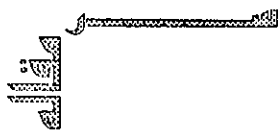
طیف سوسیالیست‌های انقلابی دانسته (به حزب پیشتاز انقلابی، انقلاب سوسیالیستی و برنامه انتقالی اعتقاد دارند)، وارد تشکیل گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران شوند. بحث‌های اولیه پیشنهاد این گرایش نقداً آغاز شده و نخستین بولتن بحث درونی این گرایش به زودی به دست رفقای که تمایل به تشکیل این گرایش نشان داده‌اند خواهد رسید. کوشش خواهد شد که نتیجه این بحث‌ها در شماره‌های سال آینده دفترها منعکس شود. از سایر رفقای که مایل به شرکت در بحث‌های درونی گرایش سوسیالیست‌های انقلابی هستند، دعوت می‌کنیم که با دفترها تماس بگیرند.

در خاتمه، از کلیه رفقای که طی سال گذشته مقالات و مطالبی برای نشریه تهیه کرده‌اند، به ویژه از دوستانی که از ایران مطالبی برای درج در نشریه ارسال کردند، سپاسگزاریم. لازم به تذکر نیست که صفحات این نشریه به روی کلیه مبارزان کارگری ایران باز است. انگیزه ما، همانطور که از ابتدای انتشار دفترها اعلام شد، اینست که این نشریه تبدیل به نشریه پیشروی کارگری شود تا از این طریق تجارب مختلف و درس‌های مبارزاتی به سایر کارگران و زحمتکشان ایران منتقل شده و به ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی و نهایتاً هماهنگی آنان در راستای تشکیل حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب کارگری ایران، کمک رساند.

هیئت مسئولین

دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۸ دسامبر ۱۹۹۴



۰۲ رازی

## رژیم و آزادی های سیاسی

وقایع اخیر ایران، به خصوص اعتراض ۱۳۴۱ نویسنده نسبت به وجود سانسور، باز دیگر بازنگری وضعیت سیاسی و مسئله آزادی های سیاسی تحت حاکمیت رژیم سرمایه داری آخوندی ایران را طرح می کند. نامه اعتراضی نویسندگان ایرانی - که در چنین شکل و محتوایی در ایران پس از انقلاب نادر و ویژه بود - چند نکته اساسی را برجسته می کند:

اول، بر خلاف نظر برخی از نیروهای اپوزیسیون که اعتقاد داشته (و دارند) که رژیم برای سال های طولانی بر سر قدرت باقی خواهند ماند و مسائل مرکزی خود را حل کرده و در ایران خبری نخواهد شد، وقایع اخیر بار دیگر نشان داد که رژیم نه تنها دچار بحران عمیق اقتصادی است، که بحران سیاسی خود را هنوز لاینحل باقی گذاشته است. پس از انتخابات مجلس دوره چهارم، غلبه جناح رفسنجانی (باند "معتدل") بر جناح "تندرو"، امید همفکران غربی رژیم به بازگشت به دوران طلایی گذشته (استقرار یک سرمایه داری مدرن) را تقویت کرد. اما دیری نگذشت که قیام های شهرهای ایران، تمام آمال و آرزوهای جناح رفسنجانی و غرب را به باد فنا داد. در نتیجه جناح "تندرو"ی رژیم، مجدداً دست بالا را گرفت. اما، علیرغم سرکوب و اختناق بیشتر و حمله "سیجی ها" به مردم، اعتراضها - این

بار به شکل اعتراضهای نویسندگان - در مقابله با این سرکوب و اختناق ظاهر شد.

گرچه از فردای اعتراضهای نویسندگان، حملات رژیم به آنان آغاز شد، اما اینگونه اعتراضها صرفاً شروع مقاومت‌های مردم علیه رژیم است. رژیم شاه نیز در ابتدا با چنین اعتراضهایی روبرو شد و در مدت کوتاهی تاج خود را برای همیشه از دست داد! البته اعتراضهای اخیر به این مفهوم نیست که تداوم آنان به طور خود بخودی به سرنگونی رژیم آخوندی منجر می‌شود، در اینجا عوامل دیگری نیز مطرح هستند (بعداً به این نکته می‌پردازیم).



رفسنجانی: خوب... اکنون می‌توانید

هر آنچه دلتان بخواهد بنویسید!

دوم، همچنین علیرغم پندار برخی دیگر از نیروهای اپوزیسیون، که گول عوامفریبی‌های چند سال اخیر رژیم و متحدان داخلی و بین‌المللی آن، مبنی بر بازگشت "آزادی" و "دمکراسی"، را خورده و سخن از "استحاله" آن به میان آورده (و می‌آورند). این رژیم (هر دو جناح) بار دیگر نشان داد که کوچک‌ترین حرکتی، حتی یک نامهٔ اعتراض‌آمیز عده‌ای نویسنده علیه سانسور را نیز نمی‌تواند تحمل کند، چه رسد به اعطای آزادی‌های سیاسی گسترده. رژیم سرمایه‌داری آخوندی فعلی (همانند رژیم سرمایه‌داری شاه) صرفاً از طریق زور، سانسور، اختناق، خفقان، کشتار مخالفان، دستگیری و شکنجه معترضان، قادر به ادامه حیات خود است - و کوچک‌ترین تلاطمی، قایق شکستهٔ آن را واژگون می‌کند! چنین رژیم‌هایی هرگز به مردم آزادی نخواهند داد، زیرا که در ابتدائی‌ترین گام، با خطر سرنگونی کل نظام موجود خود مواجه خواهند شد. در دورهٔ رژیم شاه، دایر شدن

"شب‌های شعر" بلافاصله تظاهرات چند میلیونی مردم را به دنبال آورد. درس‌های رژیم شاه را این رژیم فراموش نکرده و در مقابل هر حرکتی با تنها ابزاری که در دست دارد (سرکوب) پاسخ خواهد داد. تبلیغات دروغین و اتهامات بی‌اساس و تهدیدات علیه نویسندگان امضاءکننده، خود نمایانگر چنین روشی است.

سوم، جناح‌های مختلف در درون رژیم، با مشاهده اعتراضها، اختلاف‌ها را کنار گذاشته و بطور یکپارچه علیه مردم قد علم می‌کنند-در مقابل اعتراضهای توده‌ای در شهرهای ایران چنین کردند و هم اکنون در مقابل نویسندگان نیز چنین می‌کنند. بنابراین نبایستی متوقع بود که چنین رژیمی به علت "اختلاف‌های درونی" و یا اعتراضهای نویسندگان و یا سایر قشرهای جامعه بطور خود بخودی سرنگون شود. درست است که هر حرکتی هر چند ناچیز تیشه‌ای است به ریشه نظام موجود، اما حتی بزرگ‌ترین اعتراضهای توده‌ای بدون تشکیلات و انسجام در مقابل رژیم سرکوبگر، بطور طولانی دوام نخواهد آورد. امروز بیش از هر زمان دیگر، سوسیالیست‌های انقلابی و قشرهای تحت ستم جامعه ایران نیاز به سازماندهی و تشکیلات دارند. در ایران کمبود یک حزب پیشناز انقلابی برای سازماندهی مبارزات کارگران و ستمدیدگان جامعه، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. تشکیلاتی که قادر به تدارک کل طبقه کارگر و متحدان آن برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری و جایگزینی آن با یک دولت کارگری باشد. طرفداران رنگارنگ مالکیت خصوصی - حتی مخالف رژیم کنونی - هرگز برای مردم ایران دموکراسی به ارمغان نخواهند آورد. حاملین دموکراسی واقعی سیاسی و اقتصادی، حاکمیت طبقه کارگر و متحدان آن (روشنفکران مترقی جامعه، ملیت‌های تحت ستم، زنان و دهقانان فقیر و غیره) هستند ●

## اتحاد عمل چپ کارگری

متن سخنرانی یکی از طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، رفیق خ یاری، در سمینار مشترک لندن (۳ دسامبر ۱۹۹۳)، را برای پیش برد بحث پیرامون مسئله اتحاد عمل، در زیر در اختیار خوانندگان قرار می دهیم.

بحث این سمینار را در دو قسمت ارائه می دهیم: اول، در مورد مفهوم خود از اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری و دوم، برخورد به برداشت سایر نیروها از این مفهوم.

### مفهوم اتحاد عمل چپ کارگری

به اعتقاد ما، اتحاد عمل نیروهای چپ متکی بر یک نیاز عینی در جامعه و جنبش کارگری ایران است. به سخن دیگر، کلیه نیروهای اپوزیسیون همواره متمایل به "اتحاد" با یکدیگر علیه یک رژیم ارتجاعی و مستبد بوده و هستند. اتحادی حول یک سلسله فعالیت‌های عملی (لحظه‌ای و یا درازمدت). یعنی کلیه نیروهای اپوزیسیون، صرفنظر از اعتقادات، "ایدئولوژی" و برنامه (چه کمونیست و چه غیر مارکسیست و مذهبی) - کسانی که خواهان سرنگونی رژیم حاکم و مخالف اختناق و خفقان‌اند - می‌توانند مثلاً تا سرنگونی رژیم، پیرامون دفاع از زندانیان و



پناهندگان سیاسی با حفظ استقلال برنامه‌ای و تشکیلاتی خود، وحدت کنند. ما نیز همانند اغلب مخالفان رژیم با چنین خواستی توافق کامل داریم. اما، این یک حالت ایده‌آل است که در وضعیت کنونی غیر قابل اجرا است. زیرا که اولاً، بخشی از نیروهای اپوزیسیون، در گذشته با رژیم‌های سابق همکاری داشته و حقوق دمکراتیک مردم ایران را خود، پایمال کرده‌اند. بدیهی است که نمی‌توان با کسانی که با دستگاه‌های سرکوب همکاری کرده و هنوز وضعیت خود را روشن نکرده‌اند، وارد اتحاد عمل شد، زیرا که ممکن است همان عمل را مجدداً تکرار کنند. ثانیاً، برخی از نیروهای اپوزیسیون نقداً خود را متشکل کرده و فعالیت‌های ضد رژیمی آنها گسترده‌تر از اپوزیسیون چپ است. بنابراین مسئله‌ای که ما امروز با آن روبرو هستیم، جمع‌آوری کل نیروهای اپوزیسیون نیست بلکه سازماندهی "چپ" متفرق است. زیرا که خود چپ دچار افتراق و انشقاق عمیق است، و مسئله اتحاد چپ می‌تواند، در مرحله دیگری، به اتحاد عمل کل اپوزیسیون کمک رساند. بنابراین، هر فرد و سازمانی که خود را کمونیست می‌داند (یعنی خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری و استقرار جامعه سوسیالیستی و دارای جهت‌گیری کارگری است) باید قادر به اتحاد حول یک سلسله فعالیت‌های عملی علیه رژیم باشد (اینکه برداشت و استنباط این عده از "کمونیسم" چیست و یا اینکه چگونه خواهان برقراری سوسیالیسم در ایران‌اند، موضوعاتی است که موقوف به بحث در سمینارها و بحث‌های کتبی مابین آنان می‌شود- زیرا که همه کسانی که در عمل اتحاد می‌کنند الزاماً درک مشترکی از سوسیالیسم و کمونیسم ندارند).

اما، نیروهای چپ می‌توانند از یک اتحاد عمل مشخص نیز فراتر روند. این عده که دور یک سلسله فعالیت‌های عملی کار مشترک را آغاز می‌کنند، می‌توانند به تبادل نظر پیرامون نظریات و برنامه‌های مختلف خود به بحث بنشینند و نهایتاً متحدین نظری خود را نیز بیابند (مثلاً بحث در مورد مفهوم انقلاب آتی ایران، سوسیالیسم، حزب پیش‌تاز انقلابی، برنامه انقلابی و امپریالیسم و غیره).

چنین اتحادی را ما یک اتحاد عمل چپ می‌نامیم، و از آنجایی که جهت‌گیری فعالیت‌های عملی این اتحاد عمل متوجه طبقه کارگر و مسائل آنست این اتحاد یک اتحاد عمل چپ کارگری است. یعنی اتحادی از افراد و نیروهایی که خود را کمونیست دانسته و مایل‌اند در محیطی آرام و دمکراتیک با سایرین (مخالفان سیاسی خود) به بحث بنشینند؛ و از یکدیگر تأثیر پذیرند. بنابراین، مسئله امروز کمونیست‌ها، ایجاد یک اتحاد عمل ویژه متشکل از طیف چپ است. نیروهای چپ نمی‌توانند یک روزه مبادرت به ساختن یک تشکیلات توده‌ای کنند. تفاوت‌های سیاسی مابین طیف چپ آنقدر زیاد است که تشکیل یک حزب - بدون انجام پروسه طولانی بحث و آزمایش عملی - کاری غیر اصولی خواهد بود. البته، طی سال گذشته اقداماتی در راستای ایجاد یک اتحاد عمل چپ توسط برخی از نیروها (منجمله ما و رفقای راه کارگر) انجام شده است. ترتیب نشست‌ها، سمینارها، انتشار بولتن‌های مباحثات و همکاری در برگزاری اکسیون‌های دفاعی بخشی از فعالیت‌های این اتحاد عمل بوده است. اما، بدیهی است که اینها هنوز کافی نیستند. بایستی سایر نیروها و افراد اپوزیسیون چپ نیز به آن ملحق شوند و ضمن انجام فعالیت‌های عملی، بحث‌های خود را نیز سازمان دهند. این است نظر ما از اتحاد عمل چپ کارگری و انگیزه ما از شرکت در آن. حال می‌پردازم به برداشت سایرین - به‌خصوص راه کارگر - از چنین اتحاد عملی.

### برداشت راه کارگر از اتحاد عمل چپ کارگری

اول اینکه، باید تأکید شود که برخورد اخیر راه کارگر به مسئله اتحاد چپ (به انگیزه واقعی آن بعداً می‌پردازم)، در قیاس با برخوردهای گروه‌های سنتی گامی به جلو است. گروه‌های سنتی معمولاً، هر یک، خود را محور کل اپوزیسیون چپ دانسته و سایرین را صرفاً به پیوستن به آنان فرا می‌خوانند. این گروه‌ها که خود کوچک‌ترین تأثیر و نفوذی در جنبش کارگری ایران نداشته و ندارند، سایرین را متهم به نداشتن پایه اجتماعی کرده و از همکاری با آنان در اتحاد عمل سر باز

می‌زنند. نمونه بارز این چنین برخوردهای فرقه‌گرایانه را می‌توان در برخوردهای "حزب کمونیست کارگری" و "اقلیت" جستجو کرد. برای مثال، اخیراً یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب مذکور طی مصاحبه‌ای در مورد ضرورت اتحاد عمل چپ و تأیید آن چنین می‌گوید: "...اما اتحاد عمل با جریانی مؤثر که در عالم واقع بتواند نیرویی جابجا کند و در بسیج و کشاندن مردم به میدان و یا بسیج مؤثر افکار عمومی نقش داشته باشد... خیلی از نیروهای اپوزیسیون هم اکنون خود "نیرو" نیستند که بخواهیم به اتحاد عمل با آنها فکر کنیم. برای روشن شدن بد نیست نمونه اعلامیه‌هایی را مثال بیاوریم که ده دوازده امضاء زیر آن قرار دارد و در روز اکتیون فقط ۳۰ تا ۴۰ نفر جمع می‌شوند..." (بسوی اتحاد، شماره ۷، اوت ۱۹۹۴). بنابراین به زعم "حزب کمونیست کارگری" صرفاً نیروی قابلیت اتحاد با آن وجود دارد که بتواند مردم را "جابجا" کند (همانند حزب که قابلیت جابجایی عده بی‌شماری را دارد!). و یا "اقلیت" در مورد نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد عمل چپ، خطاب به راه کارگر، می‌نویسد: "...برخی از محافل و گروههایی که در این اطلاعیه به آنها اشاره شده... نه پراتیک مشخصی دارند و نه مواضع و برنامه رسماً اعلام شده..." (کار، شماره ۲۷۰، تیرماه ۷۳). بدیهی است که این چنین برخوردهای فرقه‌گرایانه همه محکوم به شکست‌اند. این گروه‌ها هنوز هیچ نشده با تعداد قلیلی "هوادار"، سایر نیروهای اپوزیسیون چپ را - به بهانه نداشتن نیروی هم وزن خودشان، و یا برنامه و "پراتیک" - داخل آدم حساب نمی‌کنند که با آنها وارد اتحاد عمل علیه یک رژیم ارتجاعی شوند! کنار گذاشتن چنین برخوردهایی مثبت است. گرچه راه کارگر این روش‌های فرقه‌گرایانه را رها کرده، اما برداشت و تفسیر این سازمان از اتحاد عمل چپ کارگری مورد توافق ما نیست.

رفقای راه کارگر اخیراً نظریات جدیدی ارائه داده‌اند. مقالاتی تحت عنوان "مقابله با اسلام‌گرایی: یک آزمون بزرگ" که در نشریات راه کارگر منتشر شده، در مقابل دو انحراف "تسلیم طلبی" در مقابل "اسلام‌گرایی" و پناه بردن به "لیبرالیسم" (ضدیت با اسلام)، راه سومی را اتخاذ می‌کنند: "ائتلاف و یا حداقل یک هماهنگی عملی میان همه مخالفان رژیم" (راه کارگر، شماره ۱۱۸، تیرماه ۱۳۷۳). همین بحث را

نیز در نوشته دیگری چنین دنبال می‌کنند: "...باید بپذیریم که همه آنهایی که می‌توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست نخواهند بود..." ضرورت حیاتی حرکت بزرگ، در مدار بزرگ، بولتن مباحثات اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۱، شهریور ۱۳۷۳). به سیخن دیگر، راه کارگر (یا اکثریت آن)، خواهان تدارک تشکیل یک "اتحاد بزرگ" با کلیه مخالفان رژیم (منجمله مسلمانان) است. "جبهه" یا حزبی توده‌ای پیرامون یک برنامه "حداقل" راه کارگر (سرنگونی رژیم و اعتقاد به سوسیالیسم). به عبارت دیگر، راه کارگر به دنبال مسلمان‌هایی می‌گردد که اعتقاد به سوسیالیزم پیدا کرده‌اند! تا از این طریق چپ را با آنان پیوند دهد و همه در "مدار بزرگ" حرکت ضد رژیم را سازمان دهند. اما، غافل از اینکه در وضعیت کنونی (پس از فروپاشی شوروی)، ما شاهد بسیاری از نیروهایی بوده‌ایم که از سابقه "کمونیستی" به "اسلام" روی آورده‌اند، و هرگز عکس این روند را مشاهده نکرده‌ایم (آذربایجان شوروی، یوگسلاوی سابق-بوسنی و غیره). راه کارگر باید نشان دهد که این مسلمانان "ترقیخواه" که به سوی سوسیالیزم جلب شده‌اند و خواهان اتحاد با کمونیست‌ها هستند، چه کسانی‌اند؟ از اینها گذشته، مگر ما به عنوان کمونیست‌ها مسئله وحدت خود را حل کرده‌ایم که حال بایستی به سوی غیر کمونیست‌ها برویم؟ بدیهی است که معضل فعلی ما سازماندهی خودمان است و نه همه مخالفان. زیرا که تا زمانی که افتراق در طیف چپ وجود داشته باشد، هیچگاه این طیف نخواهد توانست بحران کل مخالفان رژیم را حل کند. همچنین بایستی از تجربه حزب کارگران برزیل نیز به مثابه یک حزب توده‌ای درس‌های لازم را گرفت. این قبیل احزاب هیچگاه قادر به حل مشکلات مردم و سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری نبوده و نخواهند بود. راه ساختن حزب انقلابی و اتحاد تشکیلاتی اینها نیست. راه‌های زود ثروتمند شدن را باید کنار گذاشت و حزب کارگری را با پیشروی کارگری ساخت.

## اتحاد تشکیلاتی چپ چگونه باید باشد؟

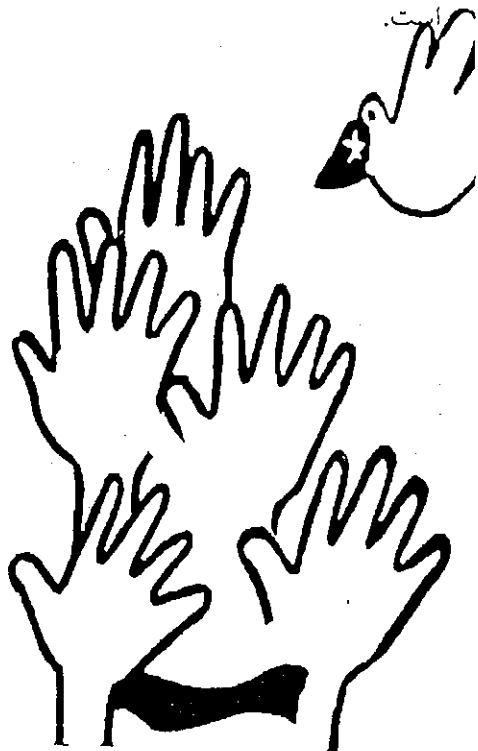
یکی از مسائل محوری چپ اینست که چگونه بایستی ارتباط نزدیک خود را با پیشروی کارگری (رهبران عملی) در ایران برقرار کند. پیشروی کارگری، تشری است که از درون طبقه کارگر در ۱۶ سال گذشته در سطح کارخانه‌ها و محلات ظاهر شده و به طور پیگیر دست به اعتراضها و اعتصابات ضد رژیم زده است. این قشر خود را در نوعی "کمپته‌های مخفی عمل" متشکل کرده و بدون سازمان‌های سنتی موجود به فعالیت‌های خود علیه رژیم ادامه داده و می‌دهد. بنابراین وظیفه اصلی کمونیست‌ها در وهله نخست، ایجاد ارتباط و نهایتاً اتحاد با این قشر است. وظیفه اصلی کمونیست‌ها در وضعیت کنونی، جستجو میان قشرهای متفرق غیر کارگری نیست. ایجاد حزب کارگری در ایران به یکی از مسائل محوری جنبش کارگری تبدیل شده است - حزبی مسلح به برنامه انقلابی. و این حزب صرفاً با پیشروی کارگری تشکیل می‌شود. وظیفه چپ، تشکیل چنین حزبی است و نه ایجاد "اتحاد بزرگ طرفداران سوسیالیسم". سازمان‌های سنتی اگر خواهان اتحاد چپ هستند، به جای برداشتن سنگ‌های "بزرگ" بهتر است خود را با این واقعیت وفق دهند. کمونیست‌ها امروز بایستی به درون پیشروی کارگری رفته و در فعالیت روزمره آنان شرکت کرده و برنامه‌های خود را با همکاری آنان به آزمایش گذارند. در نتیجه، ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی در راستای تشکیل حزب پیشتاز انقلابی به یکی از وظایف اصلی هر کمونیستی که خواهان سرنگونی رژیم و استقرار سوسیالیسم در ایران است، تبدیل شده است.

با تشدید بحران سیاسی رژیم در ایران، تشکیل حزب پیشتاز انقلابی دو چندان اهمیت پیدا کرده است. بدون چنین حزبی رژیم فعلی سرنگون شدنی نیست. اگر هم سرنگون شود، با رژیمی مشابه‌ای جایگزین خواهد شد. در دوره شاه، بحران رهبری انقلابی وجود داشت، و چپ نتوانست بدلیل انقلابی به وجود آورد. چنانچه چپ از هم اکنون تدارک ایجاد یک آلترناتیو انقلابی را بنیند، در دوره آتی

نیز، فرصت از دست می‌رود. اولین نکته‌ای که چپ باید بپذیرد این واقعیت است که کارگران پیشروی جوان در ایران اعتمادی به سازمان‌های موجود و روشنفکران کمونیست که با بحث‌های "خوب" وارد کارزار می‌شوند و سر بزنگاه صحنه را خالی می‌کنند، ندارد. در واکنش به برخوردهای چپ، گرایش‌های آنارکو-سندیکالیستی در درون پیشروی کارگری شکل گرفته و در حال تقویت شدن است. حتی اگر راه کارگر با تشکیل موفقیت آمیز "اتحاد بزرگ" صدها نفر نیز به آن جبهه جلب کند، باز مسئله همین است. کمونیست‌ها در وهله نخست بایستی اعتماد کارگران پیشرو را بخود جلب کنند-آنهم با دخالت مستمر در مبارزات روزمره آنان. جلب اعتماد کارگران نیز تنها با درج چند گزارش کارگری در نشریات و حرف‌های "بزرگ" زدن امکان پذیر نیست. راه ساختن تشکیلات سیاسی و اتحاد چپ انقلابی از مسیر مداخله در درون پیشروی کارگری عملی

است.

بدیهی است که در خارج از کشور، این کار نمی‌تواند تحقق یابد-صرفاً می‌توان تدارک آن را آغاز کرد-کار اصلی باید در ایران صورت پذیرد. اما در خارج می‌توان یک اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری را با موفقیت سازمان داد. همین کار را نیز نیروهای چپ در خارج به درستی انجام نمی‌دهند.



## انگیزه واقعی راه کارگر از طرح "اتحاد بزرگ" چیست؟

به اعتقاد ما، پس از فروپاشی شوروی، سازمان‌هایی مانند راه کارگر - نیروهایی که سال‌ها از شوروی به عنوان "اردوگاه سوسیالیستی" نام می‌بردند - دچار بحران سیاسی و تشکیلاتی شده‌اند. اگر راه کارگر قصد حل آن بحران را می‌داشت، البته راه برون رفت از آن می‌توانست ساده باشد. نخستین قدم‌ها برای برون رفت از بحران این سازمان‌ها، نقد و ارزیابی اشتباهات تئوریک گذشته (مفهوم سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی، برنامه انقلابی و حزب انقلابی) است. برای رفع بحران تشکیلاتی نیز، این سازمان‌ها می‌بایستی خود را منحل اعلام کرده و از ابتدا بر اساس نظریات درست لنینیستی همراه با پیشروی کارگری خود را بنا نهند. اما بجای این روش صحیح و برای مخفی نگه داشتن کجروی‌های گذشته، راه کارگر کوتاه‌ترین راه را انتخاب کرده است. سیاست جدید برای مخفی نگه داشتن بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی اینست که سازمان خود را در درون یک "اتحاد بزرگ" منحل کند. شاید از این طریق بتواند به حیات خود ادامه دهد. راه کارگر از لحاظ تشکیلاتی مانند نارنجکی در حال انفجار است. اگر این انفجار قریب‌الوقوع در محیط کوچکی نگه داشته شود، این انفجار به شکل محسوس و برجسته‌ای نمودار خواهد شد. در صورتی که انفجار در یک محیط "بزرگ" زیاد به چشم نخواهد خورد. پیشنهاد رهبری راه کارگر مبنی بر ایجاد "اتحاد بزرگ طرفداران سوسیالیسم" چنین هدفی را دنبال می‌کند، وگرنه برای هر سازمان سیاسی‌ای روشن است که راه و روش سازماندهی یک حزب انقلابی، بر اساس جلب افراد غیر کمونیست، عملی نیست. ●

## نگاهی به جنبش کارگری ایران (۲)

مصاحبه زیر توسط دفترها با رفیق حکیم، یکی از کارگران پیشرو در آنکارا (اکتبر ۱۹۹۴) صورت گرفته است. در این بخش از مصاحبه رفیق حکیم در مورد وضعیت جنبش و مسائل کارگری در دهه گذشته، بخصوص از زاویه تجربه خود در یکی از صنایع عمده، سخن به میان می‌آورد. بخش اول این مصاحبه در شماره ۲۴ دفترها منتشر شد و بخش‌های دیگر مصاحبه در شماره‌های بعدی دفترها درج خواهد شد. امیدواریم که این بخش از نشریه کمکی به انتقال تجارب کارگری به پیشروی کارگری کند. در اینجا مجدداً از سایر کارگران پیشرو (در ایران و یا خارج) دعوت می‌کنیم که تجارب کارگری خود را برای درج در این بخش برای ما ارسال کنند و این مطالب را بهر طریقی که خود صلاح می‌دانند مابین کارگران پیشرو بخش و تبلیغ کنند.

لطفاً در مورد تعدیل نیروی انسانی و اخراج‌های اخیر توضیح بدهید.

تعدیل نیروی انسانی نتیجه مستقیم سیاست تعدیل اقتصادی است. به این معنا که کارخانجات باید سیاستی را پیش بگیرند که بدون وابستگی



به کمک‌های دولتی مستقلاً روی پای خودشان بایستند و تازه به سوددهی هم برسند. قاعدتاً اولین اقدام آنها کاهش هزینه‌ها خواهد بود. ولی چشم کور آنها به جز کارگران چیز دیگری پیدا نمی‌کند. در اولین وهله کارگران کمکی قسمت‌ها را حذف کردند. مثلاً دستگاهی که قبل از انقلاب با ۱۵ نفر کار می‌کرد بعد از انقلاب کارگزارانش به ۱۷ یا ۱۸ رسیده بود تا همه بتوانند طی ۸ ساعت کار چند دقیقه‌ای برای امور شخصی (کارهای اداری، صرف چای یا خرید از تعاونی مصرف وقت آزاد داشته باشند). مبنای آمار کارگران را آمار قبل از انقلاب تراز دادند. البته مشخصاً در کارخانه ما پس از چهار سال درگیری مداوم هنوز به موفقیت کامل نرسیده‌اند. در وهله بعد متوقف کردن دستگاههایی است که محصولات آنها در بازار به هر قیمتی نمی‌توانند بفروشند و مجدداً حذف تعداد دیگری کارگر. این اعمال را نیز به خاطر تنگناهای اقتصادی با بی‌برنامه‌گی و دستپاچگی انجام دادند، بطوریکه مدام اقدامات متناقضی انجام می‌دادند.

اولین مطلبی که به ذهن هر کارگری خطور می‌کند اینست که کسانی که وجودشان برای کارخانه جز هزینه هیچ نتیجه‌ای ندارد باید حذف شوند نه کارگری که تولید می‌کند. مثلاً اعضای انجمن اسلامی چه نقشی در تولید دارند که نتوانیم آنها را حذف کنیم. و یا همه کسانی که به واسطه بی‌کفایتی مدیریت به کارخانه تحمیل شده‌اند. به عنوان مثال قسمت برنامه‌ریزی (کارخانه ما) قبل از انقلاب با سه چهار نفر اداره می‌شد ولی بعلت بی‌برنامه‌گی آنها اکنون ۶۰ نفر پرسنل دارد. همچنین قبل از انقلاب و تا مدتی پس از انقلاب با همین کمیت تولید و با کیفیتی بهتر ۲۰ نفر مهندس داشتیم ولی الان در حدود ۸۰ نفر مهندس داریم. با اینکه قبلاً این کارخانه با سه مدیر اداره می‌شد ولی الان با ۸ مدیر که هر کدامشان یک منشی و یک دفتردار و تعداد زیادی پرسنل اضافی - برای جبران بی‌لیاقتی‌شان. قسمت اداری با ۸۰ نفر پرسنل کار می‌کرد ولی الان بیش از ۲۰۰ نفر و تازه با استفاده از کامپیوتر. علاوه بر آن توجه کنید که هر مدیر

۵ برابر یک کارگر حقوق می‌گیرد. اگر به این مجموعه موارد دیگری مانند ریخت و پاش‌های انجمن اسلامی، دزدی‌ها، رشوه‌خواری‌ها، پارتی‌بازی‌ها، دوباره‌کاریها و خراب‌کاریهای مدیران را اضافه کنیم که هیچکدام از چشم کارگران پوشیده نیست به عمق خشم و تنفر کارگران پی خواهیم برد که به هیچ نتیجه دیگری جز ویرانی این سیستم نمی‌رسند. برای اجرای سیاست تعدیل نیروی انسانی در وهله اول به قوانین بازنشستگی متوسل شدند و با تصویب لایحه قانون بازنشستگی پیش از موعد عده زیادی را که در حدود سن بازنشستگی بودند را بازنشسته کردند. بعد از آن سیاست باز خرید کردن بود. به این ترتیب که ضمن توافق با کارگران عده‌ای را باز خرید کردند. البته توافقی که با اجبار هیچ تفاوتی نداشت آنهم در یک شرایط رکود بازار کار و تورم سرسام‌آور و فقر و درماندگی. عده کمی مرعوب این جو شدند و باز خرید شدند ولی این تعداد برای مدیریت کافی نبود بنابراین مدام با پیشنهادهای مختلف و شایعات گیج‌کننده و فشارهای بی‌حساب سعی داشتند که با کارگران به توافق برسند. و تا زمانیکه در کارخانه مشغول بودم وضع به همین منوال بود. در کارخانه‌های بزرگ همانطور که حتماً اطلاع دارید با مقاومت جدی روبرو شدند. برای مثال در کارخانه بنز خاور ادامه این سیاست‌ها منجر به بازداشت دسته جمعی مدیریت و دست‌اندرکاران این طرح‌ها شد که مداخلات ارگان‌های دولتی مثل سپاه پاسداران و وزارت کار و خانه کارگر قادر به خاموش کردن خشم کارگران نشد و عاقبت بعد از ۱۲ ساعت رفت و آمدهای مختلف در ساعت ۲ بعد از نیمه شب به واسطه قولی که نماینده رنسنجانی مبنی بر لغو حکم‌های صادره برای بیش از ۶۰۰ نفر از کارگران و همچنین پیگیری و حل مشکلات کارخانه توسط نماینده رئیس جمهور، مدیریت و عوامل آن آزاد شدند.

برخی از اخراج‌های دسته جمعی مربوط به کارگران موقت می‌باشد.

در عرض دو سه سال اخیر که عده زیادی را باز نشسته و باز خرید

می‌کردند (آنها بصورت دسته جمعی) برای اینکه به کارخانه شوک وارد نشود کارگران موقت استخدام می‌کردند. اگرچه اخراج اینگونه کارگران می‌توانست با توسل به کارگران ناراضی و پشت‌گرمی به قانون کار به آسانی صورت نگیرد ولی به سهولت بیشتری نسبت به کارگران استخدامی صورت می‌گرفت. چون این کارگران جوان و بی تجربه بودند و خیلی زود تحت تأثیر جو ارباب مدیریت قرار می‌گرفتند. برای مثال در آخرین روز سال ۷۱ به حدود ۹۰ نفر از کارگران موقت را بطور غیر عادی حقوق ندادند (با یک بهانه اداری) تا آخرین ساعت که از آنها خواستند ورقه تسویه حساب را امضاء کنند بعد حقوقشان را بگیرند. علیرغم تلاش عده‌ای از کارگران قدیمی و پیشرو برای دعوت آنها به مبارزه، عده کمی از آنها امضاء کردند و بقیه نیز علیرغم میلشان با حالتی بغض آلود و ناامید حقوقشان را گرفتند و رفتند.

اخراجهای انفرادی هم زیاد صورت می‌گیرد. چون به دنبال هر بهانه‌ای برای کاهش نیروی انسانی می‌گردند. هر کارگری به دلیل کوچکترین اعتراضی یا حادثه‌ای در حین کار که منجر به خرابی دستگاه بشود، غیبت و یا دعوا با همکارانش فوراً مشمول پرونده‌سازی می‌شود تا در صورت تکرار یا شرایط خاصی اخراج گردد. همچنین کارگران ناراضی را شناسایی می‌کنند و دنبال بهانه می‌گردند تا اخراج کنند. البته رسماً اخراج نمی‌کنند بلکه شخص را در یک شرایط تحمیلی قرار می‌دهند تا موافقت کند، چه در غیر اینصورت باید ماهها سرگردان و علاف دادگاه و وزارت کار شود.

این اخراج‌ها در مورد بعضی از اعضای انجمن اسلامی هم صادق بوده است. می‌توانید در این مورد نیز توضیح دهید.

البته همینطور است ولی نه به دلیل طرح تعدیل نیروی انسانی بلکه

بواسطه سیاست تعدیل اقتصادی است یعنی خصوصی کردن کارخانجات و مؤسسات دولتی و غیردولتی. در نتیجه چه در شرایط اجرای این طرح و چه پس از خصوصی کردن‌ها، انجمن‌های اسلامی بواسطه نقشی که در کنترل کارخانه دارند و دخالت‌های آنها در مدیریت کارخانه باید از بازی حذف شوند. در نتیجه بین تسلیم به این سیاست و اخراج باید یکی را انتخاب کنند. عده زیادی از آنها از زمانیکه احساس کردند خصوصی شدن کارخانه قطعی است ریش را زدند تا میان کارگران مخفی شوند و عده کمی هم که به روال سابق ادامه می‌دهند دیر یا زود باید راه را برای ورود سرمایه‌داران باز کنند.

لطفاً در مورد نحوه سازماندهی کارگران در کارخانه‌ها توضیح دهید. که به چه شکلی صورت می‌گیرد. آیا فعالیت‌ها صرفاً مخفی است؟

در همه جا کارگرانی وجود دارند که نسبت به سایرین از شهامت بیشتری برخوردارند و نفوذ بیشتری بر روی کارگران دارند. در عین حال نسبت به جریانات و حوادثی که در اطرافشان می‌گذرد حساسیت بیشتری دارند و عکس‌العمل نشان می‌دهند. خصوصیات بارز این افراد اینست که اولاً مورد احترام و اعتماد کارگران هستند. ثانیاً فعال و مبارزند. ثالثاً از آگاهی بیشتری نسبت به دیگران برخوردارند. در رابطه با هر مسئله و مشکلی ابتدا با همکاران مثل خودشان مخفیانه گفتگو می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و سازماندهی می‌کنند و سپس علناً وارد مبارزه می‌شوند. در نتیجه با گفته شما کمی متفاوت است. یعنی اینکه بخشی از فعالیت‌های این عده علنی و بخشی نیز مخفی است و نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد. این کارگران حداکثر تلاش خودشان را می‌کنند که کسی متوجه چیزی به جز فوران طبیعی نارضایتی نشوند. چه در آنصورت رفتار مدیریت و انجمن اسلامی کاملاً متفاوت خواهد بود.

در کنار این عده عناصر منفرد و مستقل هم وجود دارند (غالباً کارگران فنی، تکنیسین و یا مهندس) که به نوعی در مبارزات مؤثر هستند. چه از طریق خبریابی یا خبررسانی و یا سازماندهی. در این میان نیز کسانی وجود دارند که از بازماندگان گرایشات سیاسی چپ هستند که البته در این مبارزات امروزه نقش مثبتی دارند والا در گذشته یکی از موانع مهم حرکات کارگری بودند. چون به چیزی بیش از منافع گروهی خودشان فکر نمی‌کردند و به آسانی یک حرکت کارگری را به خاطر اینکه گروه دیگری نیز در آن نقش دارد یا نقش بیشتر دارد تخطئه می‌کردند. و با حرکت دیگر به خاطر اینکه در برنامه‌شان نبود شرکت نمی‌کردند و در مقابل حرکت دیگر که با برنامه‌شان متفاوت بود کارشکنی می‌کردند.

پس سازماندهی مبارزات در کارخانه‌ها عمدتاً به طور مخفی صورت

می‌گیرد؟

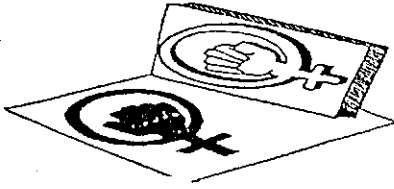
البته سازماندهی بطور مخفی صورت می‌گیرد. در سطح کارخانه کارگران زیادی وجود دارند که ناراضی‌اند، اعتراض می‌کنند، عصبانی می‌شوند و... ولی کارگری که علاوه بر اینها سازماندهی هم می‌کند جرمی غیر قابل چشم‌پوشی مرتکب می‌شود که اگر شناسایی شود کمترین جزای آن اخراج است.

در مورد مجامع عمومی کارگری هم لطفاً توضیحی بدهید، چون عده‌ای هستند که صحبت از این می‌کنند که مجامع عمومی در وضعیت فعلی یکی از فعالیت‌های محوری طبقه کارگر در سطح کارخانه‌هاست.

مفهوم مجامع عمومی برای من روشن نیست، مع الوصف امیدوارم با توضیحی که خواهام داد به نحوی سؤال شما را پاسخ داده باشم. در

نهایت عموماً نارضایتی کارگران منجر به تجمع عمومی و طرح مستقیم خواسته‌هایشان می‌گردد. چون اولاً نارضایتی آنقدر شدید و عمیق هست که همه را به حرکت وا می‌دارد. ثانیاً این تجمعات غالباً پس از اعتراضات و توصیه‌های صبورانه‌ای است که بصورت انفرادی یا گروهی به مدیریت، انجمن اسلامی و شورا گوشزد کرده‌اند و بی‌نتیجه بوده است. بالاخره کاسه صبر کارگران لبریز می‌شود و با دخالت کارگران فعال همه دست از کار می‌کشند و با جسارت دست‌اندرکاران را وادار به پاسخگویی می‌کنند. گاهی اوقات هم آنها متوجه احساسات کارگران می‌شوند، پیش‌دستی می‌کنند و از همه دعوت می‌کنند که در سالن جمع شوند تا نتیجه فعالیت‌هایشان را که جز نریبکاری و وعده و وعید چیزی نیست به اطلاع همه برسانند. بیشتر خواسته‌های عمومی کارگران مانند طرح طبقه‌بندی مشاغل، طرح بهره‌وری، پاداش افزایش تولید، پاداش‌های هفتگی یا ماهانه، مرخصی و غیره یک همچنین روالی دارند. موارد دیگری مانند حوادث ناشی از کار یا اتفاقات خاص نیز منجر به تجمعات با کمیت‌های متفاوتی می‌شود. مثلاً در ارتباط با بدی غذا، وضعیت غیر بهداشتی محل کار، مشکلات تعاونی‌های مصرف و مسکن و برخوردهای مدیران و انجمنی‌ها و غیره که به مراحل در همه موارد نقش فعالین کارگران تعیین کننده است. بعنوان مثال یک روز خبر رسید که از طرف وزارت کار هیئتی برای بررسی شرکت تعاونی مصرف که چند ماه قبلش در آن دزدی شده بود و تعطیلشان کرده بودند به کارخانه آمده‌اند و مشغول گفتگو با مدیریت و دیگران هستند. بلافاصله همه را بسیج کردیم و خبر را به گوش همه رساندیم و خواستار آن شدیم که این هیئت باید حرفهای ما را بشنود و این حرکت علیرغم میل آنها منجر به تجمع کارگران شد.

ادامه دارد



## یاداشت‌هایی در بارهٔ زنان در بند جمهوری اسلامی

در جوامع سرمایه‌داری که نابرابری‌های اجتماعی خود را در قالب نابرابری‌های طبقاتی متبلور می‌سازند، انحطاط اخلاقی و دیگر معضلات اجتماعی به اوج خود رسیده و به بارزترین شکلی خود را به نمایش می‌گذارند. بیکاری، فقر، فساد و فحشا نمونه‌هایی از این معضلات اجتماعی هستند. به راستی چگونه می‌توان در چارچوب نظام سرمایه‌داری به این معضلات خاتمه داد؟ پاسخ اما، در چگونگی از میان برداشتن طبقات مدافع این نظام نهفته است.

در شرایطی که هر سال میلیون‌ها انسان از گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند، با فرا رسیدن بحران‌های اقتصادی ادواری، هر روز هزاران هزار تولیدکننده نیز به عرصه بیکاری و فقر مطلق سوق داده و نهایتاً در حاشیه جامعه قرار می‌گیرند. بدنبال این مسئله معضلاتی از قبیل، اختلافات فردی و خانوادگی، دزدی و فحشا گریبانگیر جامعه بشری شده و افراد آن به ورطه ناپودی کشانده می‌شوند.

جامعه تحت نظام سرمایه‌داری ایران از این قاعده مستثناء نیست. رژیم سرمایه‌داری در ایران برای جلوگیری از رشد مبارزات توده‌ای و پیشروان طبقه کارگر به هر ترفندی چنگ می‌اندازد. یکی از این ترفندها ورود انحصاری مواد مخدر توسط رجال این رژیم به داخل کشور است. هم اکنون بسیاری از کارگران و زحمتکشان ایران که تحت فشارهای سنگین زندگی کمرشان شکسته شده، برای فرار از این مصائب، ناخواسته در دام اعتیاد به مواد مخدر افتاده‌اند. معتاد شدن آنها همانا و نابود شدن کانون خانواده‌های آنها همان.

در این میان بخش قابل ملاحظه‌ای از این کارگران و زحمتکشان را زنان کشور تشکیل می‌دهند. زنانی که یا برای سیر کردن شکم فرزندان خود در تنگنا قرار گرفته و دچار برخی فسادهای اجتماعی از قبیل فحشا می‌گردند و یا خود در سنین جوانی قربانی نابرابری‌های اجتماعی ناشی از نظام سرمایه‌داری گشته‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهم‌ترین عامل اشاعه فساد در جامعه ایران شناخته می‌شود. چند همسری، ازدواج در سن پائین، صیغه (فحشای قانونی) همه و همه اشکال مختلفی هستند که مورد توجه رژیم‌های عهد عتیق بوده و اکنون توسط رژیم اسلامی در ایران بازسازی و به مورد اجرا گذاشته می‌شوند.

تنها و تنها به اتکای یک نیروی اجتماعی و انقلابی است که می‌توان نیروهای ارتجاعی جامعه را از جایگاه قدرت به پائین کشاند و گریبان جامعه بشری را برای همیشه از تعفنات و کثافات نظام سرمایه‌داری خلاص کرد. این نیروی اجتماعی و انقلابی اما، نیرویی جز طبقه کارگر نمی‌تواند باشد.

گزارشاتی را که در زیر می‌خوانید بخشی از مجموعه مصاحباتی است از مجتمع بهزیستی شفق، محل نگهداری زنان روسپی، که توسط رفقای هسته ستاره سرخ کارگران ایران (تهران) تهیه گردیده و در اختیار



داریوش ۱۰-۱۲-۹۴

مجتمع شفق کار خود را از سال ۱۳۶۴ آغاز کرد. محل آن ابتدا در کرج و اکنون در نزدیکی ساوه در محلی دور افتاده (شورآباد) است. این مجتمع شامل دو قسمت است. یک قسمت محل کارمندان و در قسمت دیگر خوابگاه‌ها و کارگاه‌ها قرار دارند. مددجویان در این محل اکثراً به علت ناراحتی‌های روحی بسیار پرخاشگر هستند. هنگامی که آنها دست و بدن خود را به ما نشان می‌دادند هنوز جای جراحات روی پوست آنها باقی مانده بود. البته اجازه عکس‌برداری داده نمی‌شود. اخیراً یک دختر ۱۸ ساله به خاطر وضع بد داخل شفق جنون آبی گرفته و با بنزین خود را به آتش کشید. یک دختر دیگر با تیغ رگهای خود را پاره کرد. سر تعدادی از زنان را به خاطر پیدا کردن شپش به شکل خیلی بدی تراشیده بودند. آب این ناحیه بسیار شور است و برای استحمام بسیار نامناسب. غذای مددجویان بسیار بد است. در میان آنها دخترانی را می‌دیدیم در سنین ۸ و یا ۹ ساله که به علت تجاوز برادر و یا افراد دیگر از خانه متواری و به این محل آورده شده بودند. چهره آنان رنگ پریده و بسیار خفته بود. با وجود تمام مراقبت‌ها، در خوابگاه خردسالان و افراد نوجوان همجنس‌بازی در ابعاد وسیعی رواج دارد.

### مصاحبه شماره ۱

نام: م. ش، سن: ۱۱ سال، محل تولد: باختران، اتهام: روسپی‌گری، علل انحراف: اعتیاد پدر و مادر و عدم حمایت خانواده، وجود زنان واسطه‌گر و محیط بد زندگی.

شرح کوتاه زندگی:

در باختران به دنیا آمدم و پدرم دومین شوهر مادرم بود. هر دو

معتاد بودند. پدرم در ریخته‌گری کار می‌کرد و مادرم خانه‌دار بود. شش سال داشتم که ناپدری‌ام را گرفتند و به زندان انداختند. پس از آن مادرم شوهر دیگری کرد. اسم شوهر سوم مادرم رضا بود و او ما را به تهران آورد. او قاچاقچی بود. یک روز که عرق خورده بود پاسدارها او را دستگیر کردند. پس از به زندان افتادن او مادرم هم به خاطر اعتیاد به زندان افتاد ولی ۳ ماه بعد آزاد شد. پس از او ناپدری‌ام هم از زندان آزاد شد. وقتی به خانه آمد، بسته‌ای با خودش آورد. مادرم و برادر ۱۹ ساله‌ام دور او جمع شدند و شروع به کشیدن هروئین کردند. من هم آنها را تماشا می‌کردم. پس از آن مادرم چندین بار به خاطر اعتیاد دستگیر شد. الان یکسالی می‌شود که مادرم و برادرم در زندان هستند. ناپدری‌ام هر وقت می‌آید اینجا قول می‌دهد که یک روز من را از اینجا بیرون می‌برد.

س: در مدتی که مادرت زندان بود کجا بودی؟

ج: وقتی مادرم را دستگیر کردند او مرا به صاحبخانه‌مان که اسمش حمیده بود سپرد. او خیلی زن بدی بود. هر روز مردهای غریبه را به خانه می‌آورد و می‌برد بالا و بعد از مدتی هر دو می‌آمدند پائین. یکبار از او سؤال کردم اینها کی هستند. او مرا کتک زد و جوابم را نداد و مرا می‌ترساند.

س: چطور شد که به راه بد کشیده شدی؟

ج: یک روز حمیده مرا به زور آرایش غلیظ کرد و به زور به کوچه و خیابانهای اطراف برد و از پشت من را محکم گرفته بود تا من نتوانم فرار کنم. وقتی مردی از روبرو می‌آمد به من اشاره می‌کرد که به او چشمک بزنم. از او خیلی می‌ترسیدم و همیشه می‌خواستم او را راضی کنم و به خانه برگردیم. کلاس سوم مدرسه بودم و مشقهای شبم مانده بود. هر کاری می‌کردم او راضی نمی‌شد. از پشت مرا حول می‌داد و می‌گفت زود باش چشمک بزن. او می‌گفت اگر اینکار را نکنم مرا می‌برد خانه و حسابی کتک می‌زند. از ترسم به مردی که چشم زاغ داشت و موهای نرنگی چشمک

زدم. او هم به ما خندید و با حمیده صحبت کردند و به خانه آمدیم. من رفتم سراغ کتابهایم. پس از مدتی هر دو آمدند پائین و آن مرد نخت شده بود. حمیده چوبی در دست داشت و به من گفت بخواب و شروع به کتک زدن من کرد و پس از چند دقیقه... بعد دست و چشم‌های بسته مرا باز کردند و با آن مرد بیرون رفتند و در اتاق را هم قفل کردند و من تا فردا زندانی بودم. بعد از آن به مدت سه ماه حمیده هر روز پس از اینکه به من صبحانه می‌داد من را می‌برد بیرون و با یک مرد غریبه برمی‌گشتم خانه.

## مصاحبه شماره ۲

نام: ل. ش.، سن: ۲۳ سال، محل تولد: تهران، اتهام:

خودفروشی

در گفتگویی که با او داشتیم گفت: حدود ۲ سال است که به اینجا آورده شده است. ۴ سال بیشتر نداشتم که پدر و مادرم از هم جدا شدند. بعد از آن با یکدیگر آشتی کردند ولی باز با هم دعوا می‌کردند و مادرم مرا مرتب کتک می‌زد. در سن ۹ سالگی پدرم از من خواست که بروم کار کنم و پول در بیاورم. در همین سن به خانه زن و مردی رفتم که بچه‌دار نمی‌شدند ولی با ورود من آنها بچه‌دار شدند و من دو باره به محیط بد خانواده برگشتم. اگر از پدر و مادرم چیزی می‌خواستم آنها می‌گفتند برو خودت را بفروش و شکمت را سیر کن. مادرم بعد از مدتی سرطان گرت و مرد. پس از آن پدرم شروع به اذیت و آزار من کرد و مرا چند بار تهدید به تجاوز کرد. از خانه فرار کردم و برای امرار معاش مجبور به خودفروشی شدم. زنان واسطه مدام مرا تحریک می‌کردند تا اینکه بالاخره با یک مرد صیغه کردم و از او بچه‌دار شدم و پس از مدتی او رفت و من ماندم با یک بچه، حالا بچه‌ام در شیرخوارگاه است و برای دیدن او مشکل دارم. دوست دارم که بچه‌ام را به من بدهند تا به جامعه برگردم و کار شرافتمندانه‌ای را شروع کنم.

### مصاحبه شماره ۳

نام: الف. س، سن: ۳۲ سال، اتهام: خودفروشی و اعتیاد به مواد مخدر، علل انحراف: دوری از خانه و سرپرستی نادرست والدین، ازدواج ناموفق

او بخاطر وضعیت روانی‌ای که داشت درست به سؤالات پاسخ نمی‌داد. او اصلاً حاضر به صحبت کردن نبود ولی بالاخره شروع کرد به تعریف کردن آنچه برایش رخ داده بود. وی گفت: از بچگی در بهزیستی بوده است. ۹ ساله بوده که نشانی خانواده‌اش را برایش پیدا می‌کنند ولی وضع آنها خوب نبوده است. پدرش در زمان بچگی فوت کرده و مادرش با کلفتی کردن امرار معاش می‌کرده است. کوچکترین فرزند خانواده است و ۳ خواهر و یک برادر دیگر دارد. در سن ۱۵ سالگی با مردی ازدواج می‌کند که معتاد بود و او را هم معتاد می‌کند. حاصل ازدواج دو بچه است. بعد از آن بخاطر ناسازگاری طلاق می‌گیرد و چون نمی‌توانست به خانه بازگردد خودش را به بهزیستی معرفی می‌کند و دو باره مانند دوران کودکی در آنجا می‌ماند. شبی با تشویق یکی از دوستانش از مجتمع خارج می‌شود و با هم به سینما و پس از آن به یک مسافرخانه می‌روند. در آنجا مورد تجاوز قرار می‌گیرد و باردار می‌شود. پس از آن از مجتمع فرار می‌کند و به روسپی‌گری روی می‌آورد. پس از زایمان توسط پاسداران دستگیر می‌شود و به اینجا می‌آورند. بچه‌اش را به شیرخوارگاه منتقل کرده‌اند. آرزویش پیدا کردن شغلی مناسب و فرار از مجتمع است.

## دوزخ سرد

نامه‌ای را که در زیر می‌خوانید توسط دوستی از ایران برای دفترها فرستاده شده و درخواست کرده که در این شماره نشریه به چاپ برسد.

..... شهر شلوغ و پر ترافیک. جمعیت عظیم در هم می‌لولند و هر یک با سرعت و شتاب به سوئی می‌روند همه سرها را پائین انداخته و غم در چهره همه پیدا است. کمتر کسی را می‌یابی که چهره خندان داشته باشد و از ته دل بخندد.

هیچ کس را یارای یاری دیگری نیست. در گوشه و کنار شهر صف‌های طولانی برای گرفتن نیازهای روزمره چون قند و شکر، روغن و... به چشم می‌خورد - روز چهارشنبه گذشته صف روغن از زیر پل سعدی تا پیچ شمیران را خود به چشم دیدم و واقعاً از ظلم‌پذیری این مردم تعجب کردم - در همه جا فقط پول حاکم است و پولدار حرف اول را می‌زند و فقیر و بی‌پول محروم و محکوم است. در هیچ اداره‌ای از ادارات کار بر اساس روال و قاعده و ضابطه انجام نمی‌شود و فقط ملاک رابطه سلیقه و پارتی‌بازی است. آنها حتی به هیچ یک از قوانین اجتماعی مندرج در قانون اساسی خودشان نیز عمل نمی‌کنند. مثلاً یکی نیست به این حضرات بگوید مگر در قانون اساسی نوشته نشده که تحصیل تا پایان دوران دبیرستان برای عموم به‌طور رایگان است. پس این همه پول برای چه از خانواده دانش‌آموزان می‌گیرند.

در همه جا جو ریاکاری حاکم است و ریا واقعاً سلاح برنده‌ایی در

دست فرصت طلبان بر ریشه شده، تا به همه چیز برسند. من به جرأت می‌گویم که در بین افراد طرفدار و مدافع این نظام بی‌نظام یک نفر هم نیست که نداند اینها ظالم و دروغگو هستند ولی فقط به خاطر منافع شخصی جهالت کرده و خود را از طرفداران معتقد به نظام پوسیده نشان داده و به مردم ظلم و منافع خود را حفظ می‌کند.

نیروی انتظامی که باید مدافع حقوق مردم باشد چنان ظلمی به مردم می‌کند و آن چنان باج از مردم می‌گیرد که بعید می‌دانم سپاه مغول هم این کار را کرده باشد.

دستگاه قضائی کشور که باید بر اساس عدالت و قانون باشد، به همه خوبی‌ها قسم که مرکز جور و ستم است. قضات افرادی بی‌سواد و عقده‌ای هستند که هیچ‌گونه تجربه قضائی ندارند و بر اساس سلیقه ملت را به محکومیت‌های سنگین محکوم می‌کنند.

شهرداری‌ها به عناوین مختلف از مردم اخاذی می‌کنند و در عین حال برای نمونه یک خیابان سالم در شهر تهران پیدا نمی‌شود.

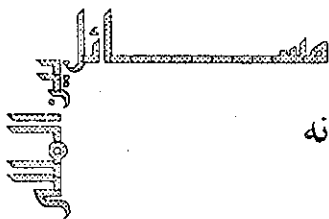
صدا و سیما فقط وسیله تبلیغ و بلندگویی در دست حاکمان مرتجع است و هیچ‌به فکر آموزش و یا خبر رسانی واقعی و یا سرگرمی جوانان نیست. واقعاً "عالم دوزخ" که آخوندها در مذهب پوچشان می‌گویند همین الان ایران ماست.

فقر هر روز فقیرتر و اغنیا هر لحظه غنی‌تر می‌شوند. نفرین بر آن افسونگر پیر که به دروغ گفت: "انقلاب ما جنگ بین فقرا و اغنیا است." این حکومت بورژوا - مرتجع چیزی نیست جز حکومت سرمایه‌داران و زراندوزان بر ما زحمتکشان.

زحمتکشان متحد شوید و حکومت سرمایه‌داران را سرنگون کنید!

۲۵ آبان هفتاد و سه

کوروش آریا - تهران



## اتحاد اروپا: آری یا نه

مقدمه:

پس از تغییر و تحولات شوروی تلاش کشورهای اروپای غربی برای شکل دادن به اتحاد اقتصادی، سیاسی و نظامی این قاره بیش از هر زمان دیگری شدت یافت. این تلاشها در پروسه‌ای طولانی که با قراردادهای پیمانهای متعددی همراه بود، سرانجام در اجلاس ماستریخت در سال ۱۹۹۱ به اتحاد اروپا رسمیت داد. امروز تعداد هر چه بیشتری از کشورهای اروپائی از جمله کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، فنلاند و نروژ) خواهان پیوستن به این اتحاد شده‌اند. طبق قوانین این کشورها قرار است سرنوشت نهائی عضویت آنان در اتحاد اروپا از طریق یک همه پرسی عمومی مشخص شود. به این مناسبت در تاریخ ۱۳ نوامبر ۹۴ در سوئد نیز referandum تحت عنوان "اتحاد اروپا، آری یا نه" برگزار میگردد.\* در این رابطه احزاب مختلف در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. مدافعین عضویت سوئد در اتحاد اروپا را حزب سوسیال دمکرات، حزب محافظه‌کار، حزب مردم و حزب مرکز؛ و مخالفین را حزب محیط زیست، حزب چپ، حزب مارکسیست لنینیست انقلابی، حزب سوسیالیست و بخشهایی از احزاب دیگر (۱) تشکیل می‌دهند.

در این صف‌بندیها جای خالی یک آلترناتیو سوسیالیستی بطور بارزی محسوس است. مقاله حاضر تلاش دارد ضمن بررسی جایگاه اتحاد اروپا، خطوط کلی یک جهت‌گیری سوسیالیستی را در این رابطه ترسیم نماید. نروپاشی اردوگاه شرق و پایان جنگ سرد پیش درآمد تحولات بعدی در بلوک غرب نیز بود. اتحاد و یکپارچگی غرب که بر بستر تهدید شوروی میسر گردیده بود دچار شکاف‌های عمیقی شد و رویارویی‌های

جدیدی را در این بلوک اقتصادی نظامی فراهم آورد. شاخص‌های اقتصادی و تقابل اجتناب‌ناپذیر داخلی این قطب در دنیای پس از جنگ سرد، چگونگی تقسیم غنایم بدست آمده، کشمکش‌های طرفین بر سر نفوذ و سهم هر یک در تولید و بازار جهانی، توزیع و تصاحب سود، حمله به سطح معیشت و حقوق اجتماعی کارگران برای عقب راندن این جنبش و مبارزه این طبقه برای حفظ دستاوردهای تاکنونی، موقعیت جهان امروز و چشم‌انداز فردای آنرا تعیین می‌کند.

اکنون سه قطب قدرتمند اقتصادی، آمریکا، ژاپن و کشورهای عضو اتحاد اروپا تلاش می‌کنند تا از طریق تسلط بر بازار جهانی، امضاء قراردادها و پیمانهای مشترک حوزه‌های نفوذ خود را گسترش داده، و بنیه و توان اقتصادی خود را برای رویارویی‌های آتی در جهان سرمایه تقویت کنند.

ماحصل این تلاشها، اتحادها و پیمانهای تجاری و اقتصادی است که بین قطبهای مختلف به امضاء رسیده است. از جمله امضای قرارداد تجاری بین آمریکا، کانادا و مکزیک (قرارداد "نفتا") در سال ۹۳ که بر مبنای آن تمام موانع بر سر راه تجارت و سرمایه‌گذاری‌های متقابل بر چیده می‌شود، و پیمان اتحاد اروپا که در سال ۹۱ در اجلاس ماستریخت بین اعضای جامعه اقتصادی اروپا منعقد گردید.

پیمان اتحاد اروپا دارای اهمیت اقتصادی و سیاسی ویژه‌ای می‌باشد و نقش اساسی در روند کشمکش‌های آتی اتحاد اروپا بازی می‌کند. هم‌اکنون این اتحاد مهر خود را بر تحولات و چشم‌اندازهای آتی اروپا و اقتصاد جهانی کوبیده است. این اتحاد از یکسو قرارداد اقتصادی و سیاسی‌ای است که در باره عمده‌ترین مسائل و معضلات این اتحاد تصمیم می‌گیرد و از سوی دیگر حوزه نفوذ آنرا بر بخش وسیعی از اروپای شرقی از هم‌اکنون گسترش داده است.

علاوه بر تعداد دیگری از کشورهای اروپای غربی که به این اتحاد



خواهند پیوست شمار زیادی از کشورهای اروپای شرقی نیز درخواست عضویت خود را تسلیم کرده‌اند.

قدر مسلم این که هدف عمده اتحاد اروپا ایجاد قدرت برتر امپریالیستی است. طبقه سرمایه‌دار اروپا، یعنی بزرگترین و قدرتمندترین انحصارات اقتصادی این قاره، مساعدت خود را بخرج داده‌اند تا از دریچه شکل دادن به این اتحاد بتوانند موقعیت و شرایط بهتری را برای سرمایه‌های خود بوجود بیاورند، در کشمکش‌ها و رقابت‌های آتی بین‌المللی با آمریکا و ژاپن نقش فائده و دست بالا را داشته باشند، با ارجاع بسیاری از تصمیمات مربوط به سیاست‌های اجتماعی، اشتغال، تأمینات اجتماعی و بطور کلی قوانین حاکم بر روابط کارگر و سرمایه‌دار در سطح اروپا به ارگانهای این اتحاد، جنبش کارگری را عقب برانند. نشست ماستریخت که پایه‌های این اتحاد را قالب زده است گام مهمی برای طبقه بورژوازی در اروپا در تأکید و روشنی بخشیدن به این چشم‌اندازها و سیاست‌های مشترک بود.

اگر پرده ساتر شعارهای عدالت، رفاه، صلح و آزادی، حول تبلیغات اتحاد اروپا را که ورد زبان تمام احزاب بورژوائی است کنار، و زرق و برق عوام‌نویزانه آنرا بطریق تجربی در زندگی روزمره کارگران دنبال کنیم، عمومی‌ترین نتایج از معنا و مفهوم این شعار، اگر این هدف بسادگی و بطور کلی قابل حصول و تثبیت باشد، تلاش دولت‌های متعدد بورژوازی برای تضمین بقاء و نجات سرمایه، از زاویه دستیابی و شکل دادن به یک ابر قدرت امپریالیستی در مقابل دیگر قطب‌های اقتصادی است.

چشم انداز و هدف این تلاشها تقسیم و غارت جهان از راه استثمار بی‌مهابای کارگران است. از زاویه منافع سرمایه طبیعی است که این پروسه باید از دریچه بی‌حقوقی و سرکوب جنبش کارگری عبور کند. روند این پروسه مدتهاست که با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی، پیگیری و کنترل آن توسط ساختار و ارگان‌های مختلف اجرائی این اتحاد دنبال می‌شود.

پیشبرد این برنامه اقتصادی یعنی سیاست‌های صرفه‌جویانه، محدود کردن دامنه تأثیر کارگران بر توانین از طریق ارجاع آن به یک ارگان فراقشوری، تلاش در جهت لغو قراردادهای جمعی، کاهش حقوق بیکاری و انجماد دستمزدها، سیاست‌های خصوصی سازی و بازگذاشتن دست سرمایه‌داران در اخراج، محدود کردن بیمه‌های اجتماعی و... این اقدامات انعکاسی است از واقعیت اوضاع بحرانی کشورهای عضو و به همین قیاس باز تولید سیاستی است که هم‌اکنون در مدار ملی تمام کشورها و در متن زندگی کارگران جریان دارد. می‌توان رثوس مهمترین سیاستها و برنامه‌هاییکه این اتحاد (EU) قرار است از طریق آن مناسبات اقتصادی و سیاسی خود را در حوزه‌های گوناگون سازمان دهد در سه نکته مهم خلاصه نمود: ساختار تصمیم‌گیری و اجرایی، سیاست اقتصادی و سیاست نظامی.

### ساختار تصمیم‌گیری و اجرایی

ساختار تصمیم‌گیری و اجرایی اتحاد به شکلی تنظیم شده که تأثیرگذاری بر نهادها و مصوبات آن حتی به اشکالی که سالهاست در جوامع اروپایی به رسمیت شناخته شده و به بخشی از سنت‌ها و قوانین نهادی شده دموکراسی بورژوازی (پارلمانتاریسم) تبدیل شده میسر نباشد تا جناحهای قدرتمند بورژوازی بتوانند با کمترین اصطکاک و مانع مسائل خود را حل و فصل نمایند. این ساختار از چهار ارگان اصلی، شورای وزیران، کمیسیون، پارلمان و دادگاه تشکیل شده است.

شورای وزیران، کمیسیون و دادگاه که به طریقی پر معنا با یکدیگر رابطه دارند مهمترین نقش را بر عهده داشته و صحنه گردان اصلی اتخاذ و اجرای سیاست‌های این اتحاد در صحنه جهانی هستند.

اعضای این ارگانها نیز مجموعاً از طرف دولتها منصوب می‌شوند. قوانین و مقررات جدید توسط کمیسیون بررسی، طرح و یا پیشنهاد می‌شوند. در صورت لزوم جرح و تعدیل‌هایی مجدداً توسط این ارگان در

آن صورت می‌گیرد و سرانجام توسط شورای وزیران به تصویب می‌رسد. دادگاه نیز به عنوان جزء تکمیل کننده و اجرائی بر حسن اجرای توافقات نظارت و در صورت تخطی اعضاء، به موضوع رسیدگی خواهد کرد.

پارلمان به عنوان تنها ارگانی که ظاهراً نمایندگان از طرف مردم کشورهای عضو انتخاب می‌شود فاقد هر نوع اختیاری است که بتواند تأثیری هر چند ناچیز و سطحی بر مصوبات و تصمیمات اتحاد داشته باشد. به عبارت روشن‌تر، پارلمان حق ندارد در سیاست دخالت کند و تنها دارای کاربرد تبلیغاتی برای ژورنالیستهای بورژوازی مبنی بر جاری بودن دموکراسی است. در واقعیت این ساختار شکلی از یک دولت مستقل است که بر اساس هماهنگ کردن سیاست‌های بورژوازی بزرگ اروپا در عرصه مهمترین مسائل مربوط به حوزه‌های سودآوری سرمایه و روابط آن با جنبش کارگری با هدف تثبیت موقعیت یک امپریالیسم برتر در سطح تولید و بازار جهانی تصمیم‌گیری می‌کند.

### سیاست‌های اقتصادی

سیاست‌های اقتصادی این اتحاد یکی از مهمترین مؤلفه‌هایی است که می‌بایست اتحاد اروپا بر اساس آن شکل بگیرد، روابط درونی آن را تنظیم و پیوندهای مستحکمی میان اعضاء بوجود آورد و سوخت و ساز این جامعه را به منظور بقاء آن تنظیم نماید. در این رابطه داشتن یک بانک مرکزی و ارز واحد، یکی از محورهای اصلی سیاست‌های اقتصادی اروپا است.

هماهنگی ارزهای کشورهای مختلف و دست‌یابی به یک سیستم ارزی و بانکی مشترک تا پایان دههٔ نود با چشم‌انداز تحکیم و تنیده شدن هر چه بیشتر اقتصاد این کشورها در یکدیگر، مستحکم کردن موقعیت پولی و ارزی اتحاد در پهنه داد و ستد جهانی و خلاصه پایان دادن به تسلط بلامنازع دلار آمریکا و تأثیرات زیان‌بار نوسانات آن بر اقتصاد کشورهای عضو اتحاد، اهدافی هستند که با پیشبرد این سیاست دنبال می‌شود. تا به امروز

با توجه به نقش فائق و نسبتاً انحصاری دلار بر مبادلات بین‌المللی، آمریکا توانسته است برای تقویت و حفظ موقعیت خود به اقداماتی متوسل شود که ارزش دلار را به زیان رقبای خود نوسان دهد. کشمکش‌های اروپا، ژاپن و آمریکا بر سر تعرفه‌های گمرکی، جدال‌های اخیر آمریکا و ژاپن بر سر جلوگیری از نفوذ شرکت‌های ژاپنی در بازار آمریکا و همزمان با آن نوسانهای ارزی متقابل نکاتی است که داشتن یک ارز مشترک اروپایی را توجیه و ضروری می‌نماید. اما داشتن یک بانک و ارز مشترک بسادگی قابل حصول نخواهد بود. تحقق این چشم‌انداز باید از پروسه پیچیده‌ای بگذرد. یکی از ملزومات این پروسه متناسب شدن میزان بدهی دولت‌ها، نرخ تورم، نرخ بهره و کسری بودجه است که می‌بایست در سطح قابل قبول تثبیت شده باشد. برطبق تصمیم اتحاد اروپا:

۱- کسری بودجه سالانه کشورهای عضو نبایستی بیش از سه درصد تولید ناخالص داخلی باشد.

۲- میزان بدهی دولت بایستی از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی تجاوز نکند.

۳- نرخ تورم نباید بیش از  $\frac{1}{5}$  درصد میانگین نرخ تورم در سه کشور جامعه اروپا باشد که دارای کمترین نرخ تورم هستند.

۴- نرخ بهره دراز مدت بیش از دو درصد نرخ بهره سه کشوری باشد که دارای کمترین نرخ بهره هستند.

در پایان سال ۹۶ بررسی خواهد شد که کدام یک از کشورها شروط فوق را دارا می‌باشند. در صورتی که بیش از نصف اعضاء شروط را برآورده نمایند، چشم‌انداز داشتن یک بانک مشترک و پول واحد امکان‌پذیر خواهد بود. در شرایطی که اعضاء فاقد شرط‌های فوق باشند این هدف به مدت ۲ سال به تعویق خواهد افتاد و در آغاز سال ۹۹ بدون در نظر گرفتن موقعیت هر عضو و تناسب اقتصادی آن با شروط چهارگانه، طرح اتحاد پولی به اجراء در خواهد آمد. طبق برآورد کمیسیون جامعه اروپا در

سال‌های ۹۰ و ۹۱ از مجموع کشورهای عضو تنها دانمارک، فرانسه و لوگزامبورک دارای شروط چهارگانه بودند. اما آنچه که قابل تعمق و تأمل است اینست که دستیابی کشورهای مختلف به یک حد نصاب متعادل نمی‌تواند از طریق برخی رفرم‌ها و جرح و تعدیلات در سیستم‌های پولی، بهره و... تحقق یابد. روابط درونی و ارتباط متقابل این چهار شرط چنان است که تعدیل در یکی لزوماً به وخامت اوضاع دیگری می‌انجامد. بنابراین تنها راه عملی برای بیرون آمدن از این دور باطل که مد نظر بورژوازی نیز بوده است، دستیابی به این حد و نصاب از راه تعرض به حقوق کارگران و تحمیل شرایطی نکبت‌بار به آنان می‌باشد. در پیش گرفتن سیاست صرفه‌جویانه اقتصادی از طرف دولت‌ها، حذف بسیاری از خدمات اجتماعی، افزایش قیمت خدمات عمومی، کاهش دادن هزینه‌های کار، انجماد دستمزدها، ایجاد تغییراتی در قوانین کار جهت صرفه‌جویی، تحمیل شرط و شروطهای بورژوازی به کارگران، خصوصی‌سازی و... اینها محصولات گریزناپذیر سیاست اقتصادی اروپای متحد است که قرار است بر مبنای حقوقی و سرکوب کارگران بنا شود.

### سیاست‌های نظامی

تصمیمات اتحاد اروپا در زمینه سیاست‌های دفاعی کاملاً متناسب با نقش اقتصادی است که این اتحاد تلاش دارد در عرصه بین‌المللی و در تقابل با رقبایش بدست آورد. هم‌اکنون نیز همکاری‌های امنیتی وسیعی بین کشورهای عضو تحت عناوین مبارزه با تروریسم بین‌المللی، کنترل پناهندگان و فعالین سیاسی و... جریان دارد. همچنین این کشورها نقش فعالی از نظر نظامی در تحولات بین‌المللی و اعزام نیرو به مناطق بحرانی بر عهده دارند. اما آنچه که در چشم‌انداز ارتش واحد اروپا ترسیم می‌شود، ارتشی است که دیگر تراز نیست که بعنوان زائده‌ای بر ناتو عمل کند، بلکه ارتشی است که بتواند موفقیت ابر قدرت جدید را در اقصی نقاط جهان آسیا، اروپا و آفریقا

تثیت نماید و در مقابل هر واقعه‌ای، هر نوع جنبش عدالت‌خواهی بسرعت واکنش نشان دهد، در شرایط مقتضی از موقعیت و موجودیت اقتصادی اتحاد خود در مقابل رقبا دفاع نماید، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای در مناسبات سیاست اقتصادی بین‌المللی داشته باشد و هر نوع حرکت و فعالیت سوسیالیستی و رادیکال مارگری را که از آن بوی انقلاب و کسب قدرت به مشام رسد بمجرد شکل‌گیری و ابراز وجود قبل از اینکه بروز اجتماعی یابد در نطفه خفه کند.

### موضع مدافعین اتحاد اروپا

امروز جامعه سوئد حول سؤال "اتحاد اروپا، آری یا نه" در تب و تاب مناظرات تلویزیونی، تبلیغات، و سخنرانی‌های موافقین و مخالفین بسر می‌برد. رسانه‌های گروهی نیز بنا بر وظیفه و موقعیتی که در این جامعه دارند دست‌اندرکار شکل دادن افکار عمومی هستند. صف بندی موجود را بنا بر اعتبار احزاب می‌توان چنین تصویر کرد: نیروی اصلی طیف موافق را حزب سوسیال دمکرات و حزب محافظه‌کاران که بیشترین آراء را نیز در انتخابات پارلمانی ماه اکتبر کسب کرده‌اند، تشکیل می‌دهند. در صف مقابل احزاب چپ سوئد، از جمله حزب چپ، حزب مارکسیست لنینیست انقلابی، حزب سوسیالیست و حزب محیط زیست جای گرفته‌اند.

سوسیال دمکراتها و سایر جناح‌های موافق اتحاد اروپا با کمی جرح و تعدیل برنامه و سیاست همگونی را نمایندگی و پیش می‌برند. از مدتها قبل یعنی زمانیکه در دسامبر سال ۹۰ پارلمان سوئد با اکثریت گسترده‌ای درخواست عضویت این کشور در جامعه اقتصادی اروپا را تصویب کرد، سوسیال دمکرات‌ها به سرانجام آلترناتیو خود برای جامعه سوئد صراحت بیشتری بخشیدند. همچنین با مراجعه به برنامه سوسیال دمکرات‌ها برای مقابله با بحران اقتصادی اواخر دهه ۸۰ که "دولت رفاه" سوئد را نیز در بر گرفته بود، می‌توان رئوس سیاست‌ها و برنامه‌های امروزی این حزب را

مشاهده کرد. دولت رفاہ که در دوران رونق اقتصادی مدلی موفق به نظر می‌رسید و ایدئولوگ‌های بورژوازی را به این صراحت گفتار انداخته بود که ادعا کنند از آنچه مارکس از رقابت، هرج و مرج، بیکاری، بحران‌های اقتصادی و بی‌حقوقی در دنیای مالکیت خصوصی بیان کرده بود خبری نیست. اما وقتی بحران‌های سرمایه‌داری که با دخالت و اقدامات دولتی موقتاً در برخی زمینه‌ها کاهش یافته بود، سر باز کرد، چنان دامنہ و وسعتی یافت که مدعیان و متولیان "دولت رفاہ" نیز مجبور شدند به زیر پلاتفرم جناح راست بورژوازی مبنی بر اتخاذ سیاست‌های صرفه‌جویانہ، کاهش تأمینات اجتماعی، محدود کردن حقوق اتحادیہ‌ای و انجماد دستمزدها، بخزند. بر مبنای چنین چرخشی بود که وقتی سوسیال دمکراسی در حاکمیت (سوئد) در سال ۱۹۸۹ مواجه با بحران شد، قانون ممنوعیت اعتصاب انجماد دستمزدها را به مجلس برد. پس از آن که دولت دست‌راستی به قدرت رسید مبنای حرکت و عمل خود را بر سیاست صرفه‌جویانہ‌ای استوار کرد که سوسیال دمکرات‌ها آن را پایه‌گذاری کرده بودند. سیاست امروز سوسیال دمکرات‌ها را می‌توان در عبارت‌های عوام‌نریبانہ رهبر این حزب بخوبی مشاهده کرد. او می‌گوید: "ما به خاطر صلح به اتحاد اروپا می‌پیوندیم، در صورت عدم حضور ما در این اتحاد کشورهای کوچکی همچون فنلاند و دانمارک بریمان تصمیم‌گیری خواهند کرد... اگر بخواهیم بیکاری را کاهش دهیم باید به اتحاد اروپا بپیوندیم تا شرکت‌های سوئدی بتوانند کالاهایشان را بهتر بفروش برسانند و از این طریق کارهای جدیدی در جامعه ایجاد گردد." (۲)

محور نگرش سوسیال دمکرات‌ها بر تقویت موقعیت شرکت‌های سوئدی برای رقابت استوار است. آنها امیدوارند که در یک اروپای بدون مرز که در آن کالاها و سرمایه‌ها بتوانند آزادانه جابجا شوند، این امکان را برای سرمایه‌داران سوئدی فراهم آورند که کالاهایشان را بهتر بفروش برسانند و به بهانه رقابت با سرمایه‌داران خارجی و برانگیختن احساسات وطن‌پرستانہ و

ناسیونالیستی از یکسو و متوسل شدن به هیولای بیکاری از سوی دیگر سطح توقعات، حقوق اجتماعی و خلاصه مجموعه تأمینات اجتماعی که کارگر سوئدی از آن برخوردار است را به سطح عقب مانده ترین کشورهای اروپائی تقلیل دهند.

با این پرچم حزب سوسیال دمکرات چشم براه است تا با قدرت یابی سرمایه های سوئدی و افزایش قدرت رقابتی آنها در بازار اروپای متحد به خرج کارگران (نقداً هزینه عضویت سوئد در اتحاد اروپا سالانه بالغ بر ۲۰ میلیارد کرون خواهد بود) تا حدودی سطح بیکاری کنونی که یکی از مهمترین شعارهای انتخاباتی این حزب برای کسب قدرت بود، کاهش یابد. سوسیال دمکراتها تلاش می کنند که این برنامه و راه حل را در جنبش کارگری نیز تثبیت کنند.

در اجلاس اخیر سران سازمان سراسری کارگران سوئد (ال - او) که بیش از ۸۰ درصد کارگران این کشور را در خود جای داده است و تحت نفوذ حزب سوسیال دمکرات قرار دارد، این تلاش ها از هم اکنون انعکاس یافته است (البته این به مفهوم توافق عمومی کارگران مبنی بر پیوستن این کشور به اتحاد اروپا نیست، در ارتباط با این مسئله اتحادیه های کارگری نیز جناح بندی شده اند). مهمترین مسئله این اجلاس چگونگی راههای کاهش بیکاری بود و عمده ترین بحثها حول تقویت بنیه رقابتی سرمایه داران سوئدی، فراهم آوردن شرایط و موقعیت مطلوب برای آنها در بازارهای جهانی از جمله اتحاد اروپا، و از این طریق ایجاد کارهای جدید، دور می زد. همچنین اعلام شد که درخواست افزایش دستمزدها می بایست با این هدف و نیاز سرمایه متناسب باشد. بر طبق این گفته ها افزایش دستمزد کارگران، اگر افزایشی در کار باشد، با این فرمول تنظیم خواهد شد.



اصلی‌ترین گرایش مخالفان اتحاد اروپا را احزاب چپ و حزب محیط زیست تشکیل می‌دهند. بر این مجموعه می‌توان بخش‌های کوچکی از احزاب مدافع را اضافه کرد. وجه مشترک تحلیل‌های این طیف، به ویژه حزب چپ، حزب سوسیالیست و حزب مارکسیست لنینیست انقلابی، بر این مبنی استوار است که با عضویت سوئد در اتحاد اروپا استقلال این کشور در تصمیم‌گیری‌های مربوط به بازار کار، تأمینات اجتماعی و محیط زیست، حقوق و آزادی‌های اجتماعی دستخوش تحول و در نتیجه تضعیف می‌شود. تبلیغات این گرایش تماماً بر شکل تصمیم‌گیری‌ها در اتحاد اروپا و عواقب آن دور می‌زند. اگر بخواهیم نتایج این موضع سیاسی را در رابطه با مناسبات اجتماعی و منافع طبقات در دنیای واقعی بررسی کنیم از نظر سیاسی بیانگر ناسیونالیسم و از نظر منافع اقتصادی بازتاب منافع آن بخش از بورژوازی است که با ورود سوئد به اتحاد اروپا در لابلای رقابت‌های بیرحم سرمایه له و بلعیده خواهد شد.

دستاویز قرار دادن این مسئله که با اتحاد اروپا شرایط و موقعیت طبقه کارگر محیط زیست، بیکاری و... وخیم‌تر خواهد شد، نمی‌تواند این مشروعیت را کسب کند که با استقلال سوئد و عدم عضویت آن در اتحاد اروپا اوضاع رو به بهبودی خواهد گذاشت. سالهاست که در سوئد به اصطلاح مستقل دولت‌ها چه از قماش سوسیال دمکرات و چه از قماش دست راستی برای خروج سرمایه‌داری از بحران با پرچم سیاست‌های صرفه‌جویانه و کاهش تأمینات اجتماعی کارگران به میدان آمده‌اند. برای اثبات این ادعا می‌توان لیست بسار بلند بالایی از تصمیمات و لایحه‌های هر دو دولت را علیه کارگران ردیف کرد. از مجموعه مسائل این نتیجه حاصل می‌شود که چپ سوئدی فاقد آلترناتیو برای جامعه است و تقلاهای سوسیال ناسیونالیستی‌اش نیز نمی‌تواند چشم‌انداز روشنی را در برابر او بگشاید. امروز دیگر بحران اقتصادی نه مختص به یک کشور خاص و یا اتحاد اروپا بلکه وجه مشخصه همه کشورهاست. صرف نظر از هویت ملی و

استقلال، همه این کشورها در پاسخ به این بحران، سیاست مشترک و همگونی را پیش می‌برند.

کاهش و انجماد دستمزدها، محدود کردن دامنه تأمینات اجتماعی، تغییر قوانین به نفع سرمایه‌داران، کوشش در جهت بالا بردن مالیات بر درآمد حقوق بگیران و... رئوس آن اقداماتی است که دولت سوسیال دمکرات کنونی سوئد، صرفنظر از اینکه نتیجه انتخابات سوئد چه باشد، در پیش گرفته است.

### سوسیالیزم تنها آلترناتیو

در میان آشفته بازار کنونی سیاست، که طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف با پرچم‌هایشان به میدان آمده‌اند، نبود یک آلترناتیو متشکل و قدرتمند سوسیالیستی بیش از هر زمان دیگری بر دوش کارگران سنگینی می‌کند. اگر چه جوانه‌های یک آلترناتیو سوسیالیستی بشکل تلاش‌های محافل کوچک در اتحادیه‌ها و خارج از آن در حال رویدن است، اما، آنقدر قدرتمند نیست که بتواند بر تحولات کنونی و انکار عمومی جامعه کوچکترین تأثیری بگذارد. به ویژه اینکه جنبش کارگری سخت تحت نفوذ سوسیال دمکراسی قرار دارد. اما، این مسائل نمی‌تواند مانع از آن شوند که در باره رئوس اینکه یک سیاست واقعاً کارگری کمونیستی چه می‌تواند باشد سخن گفت. آنچه مسلم است رئوس یک آلترناتیو سوسیالیستی می‌بایست:

#### ۱- در مقابل آلترناتیو بورژوازی و سوسیال ناسیونالیستی محور

فعالیت خود را بر انترناسیونالیسم کارگری قرار دهد و کارگران را به تحریم انتخابات فرا خواند. نفس انتخابات، شکل طرح فریبنده سوال (اتحاد اروپا، آری یا نه) و منافعی که در پشت آن جا خوش کرده است را افشاء نماید و با صدای رسا اعلام کند: در صورت پیروزی هر یک از طرفین این معادله، زندگی واقعی کارگران را همان سیاست‌هایی رقم

خواهد زد که دیروز و امروز توسط احزاب حاکم به پیش برده می‌شده است.

۲- توضیح دهد، معضلاتی که هم‌اکنون پیش‌روی جامعه قرار دارد نه معضلاتی کشوری که درد مشترک همه کارگران است. مبارزه متشکل و متحد طبقه کارگر اروپا تنها راهی است که این طبقه با چشم‌انداز مقابله با سیاست‌های صرفه‌جویانه فعلی و دست یازیدن به انقلاب کارگری و ایجاد اروپای سوسیالیستی می‌تواند در مقابل خود بگشاید.

۳- مجموعه‌ای از خواسته‌های مشترک و رادیکالی را طرح نماید که مبارزه برای دستیابی به آن، طبقه کارگر را در سطح اروپا متشکل و پروسه تحقیق‌اش منجر به ایجاد انترناسیونال کارگری، سرنگونی بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی گردد.

دیر زمانی است که نظام سرمایه‌داری به مانعی بر سر راه ترقی و رهائی انسان از ستم‌های طبقاتی تبدیل شده و هر بار در فرصت‌های تاریخی که می‌توانست این نظام غیر انسانی بگور سپرده شود جان سالم بدر برده است. همه وقایع تاکنونی تاریخ نشان داده است، مادامیکه کارگران بعنوان تنها طبقه و نیروی دگرگون‌ساز اجتماعی مهر خود را بر تحولات نکوبند، تاریخ همچنان می‌بایست شاهد بربریت و توحش سرمایه‌داری باشد.

زنده باد اروپای سوسیالیستی!

بهمن البرزی - ۴-۱۱-۹۴

توضیحات:

\* این نوشته قبل از برگزاری دفراندوم در سوئد نوشته شده است.  
(۱) لازم به توضیح است که در داخل احزاب مدافع اتحاد اروپا، گروه‌هایی ایجاد شده و بخش‌های کوچکی از آنها مخالف این اتحاد می‌باشند.

(۲) سخنرانی اینکورد کادلسون در بونه‌بوری (کدوتسبرگ) اکتبر ۶۴

## جایگاه مارکسیزم در تاریخ

استحاله فلسفه کلاسیک آلمانی

قسمت اول: دیالکتیک ایده آلیستی (هگلی)

سهم عمده فلسفه آلمانی به مارکسیزم، تئوری دیالکتیک هگل بود. دیالکتیکی که مارکس و انگلس پس از استحاله آن یعنی "قرار دادنش بر روی پاهایش"، بخش عمده آن را پذیرفتند.

منشاء دیالکتیک سابقه طولانی و تاریخی دارد. دیالکتیک در ابتدا در آثار فیلسوف یونانی هراکلیتوس (Heraclitus) مشاهده می‌شود (ایده‌هایی نظیر اینکه "هر چیز متغیر است" یا "هر چیز حرکت می‌کند").

همچنین در آثار متفکرین چینی مانند کن-سون لانگ (Sun Lung) و تای چن (Tai chen). نهایتاً علائم تکامل یافته آن در آثار فیلسوف هلندی، اسپینوزا (قرن ۱۷- Spinoza) ظاهر شد. اما، فلسفه کلاسیک آلمانی، در رأس آن فلسفه هگل، تئوری دیالکتیک رابه والاترین سطح آن ارتقاء داد.

پیشرفت اساسی تفکر دیالکتیکی به قرار زیر است:

\* شناخت و درک واقعیت به مثابه یک پدیده در حال تغییر و تحول مداوم. واقعیت نه به مفهوم جمع جبری عوامل متفاوت که ترکیبی از روندهای آن.

\* شناخت و درک واقعیت به مثابه یک مجموعه در حرکت. واقعیتی که هیچ جزء و بخش آن به تنهایی قابل درک و فهم نیست. واقعیتی که باید اجزاء آن را توسط رابطه درونی و تأثیرگذاری آنان بر یکدیگر شناخت.

\* شناخت و درک حرکت، توسط تضادهای درونی این مجموعه.

\* شناخت و درک معرفت و دانش برای دریافتن و فهم واقعیت با استفاده از تفکر (و فعالیت انسان). یعنی شناخت و درک معرفت بمثابه

وسيله‌ای برای تشخیص رابطه بین عینیت و ذهنیت. همزمان با درک واقعیت توسط انسان، ذهنیت گرایش به استحاله آن واقعیت پیدا می‌کند. اما، انسان خود در راه کوشش برای تحقق و درک و استحاله واقعیت، تغییر و استحاله می‌یابد.

\* درک و شناخت معرفت و دانش بمشابه بخش لاینفک قوانین تکامل. قوانین تکامل پروسه‌هایی که دریافت و جذب می‌شوند. دیالکتیک تفکر می‌باید با دیالکتیک واقعیت وفق یابد. چنین امری برای درک و فهمیدن دیالکتیک واقعیت ضروری است.

\* این چنین متدولوژی تفکر علمی و موثر - تفکری که از طریق قدم‌های متوالی تقریبی در جهت درک کل واقعیت پیشرفت می‌کند - در قیاس با روش صرفاً تخیلی دانش و معرفت غیر پیوسته و مجزای متکی بر آزمایش و تجارب ناکامل و منطق صوری، قدمی عظیم به پیش بود.

ناگفته نماند که دیالکتیک به هیچ‌وجه تجارب ناکامل و منطق صوری را نفی نمی‌کند. دیالکتیک آنان را مورد استفاده قرار می‌دهد، اما، در عین حال محدودیت آنان را مورد توجه قرار می‌دهد. در نتیجه راه را برای پیشرفت معرفت و دانش در زمینه تاریخ و اقتصاد هموار می‌کند. همانگونه که مارکسیزم چنین کرد. هدف دیالکتیک در نظر گرفتن جامعه در کلیت آن، و به تدریج گسترش آن به کلیه علوم با توجه به مرکزیت نقش انسان، است.

افکار هگل تحت تأثیر تجارب انقلاب فرانسه قرار گرفت (هگل در جوانی متعلق به گروه انقلابی پیشا-ژاکوبین‌ها بود). افکار وی در چند بخش "جهش کیفی" کرد، بخصوص در مورد نقش کلیدی کار اجتماعی در تاریخ بشریت. اما، پیروزی ضدانقلاب سیاسی در فرانسه و اروپا و ماهیت نارسیده و تکامل نیافته جامعه بورژوازی و محدودیت‌های مبارزه طبقه کارگر در دو دهه نخست قرن ۱۹، به نوبه تأثیر خود را در افکار هگل باقی گذاشت. عقاید هگل، در نتیجه، دارای نواقص و عیوب زیر است:

الف) او دیالکتیک را اساساً در محتوای صرفاً یک ایده قرار داد. برای او حرکت تفکر و عقاید بر حرکت واقعیت مادی ارجحیت داشت. در

واقع، هگل اغلب، واقعیت و ایده را یکی می‌پنداشت. در تحلیل نهایی او دیالکتیک تاریخ را به دیالکتیک "ایده مطلق" تقلیل می‌داد. برای او تحقق آزادی و به آخر رسیدن تاریخ مترادف یکدیگر بودند. هگل معتقد بود که: "برده‌ای که نفس او آزاد است از ارباب خود آزادتر است". یعنی برنامه‌رهایی بشریت، که در سر لوحهٔ کل مبارزه بورژوازی انقلابی در آن دوره بوده، بیش از هر چیز به مفهوم آزادی نفس و روح بود.

ب) آنچه به مثابه فلسفه تاریخ از چنین مفهوم ایده‌آلیستی از دیالکتیک ظاهر گشت، مهر یک کیفیت بسیار انتزاعی و متافیزیکی را بر پیشانی داشت. در دیالکتیک هگل نقش زن و مرد خاص، آنان که زندگی و کار می‌کنند، آنان که زجر می‌کشند و استثمار می‌شوند، آنان که نقش کلیدی در تاریخ ایفا کرده و در مرکز جنبش‌های بخش قرار دارند، کاملاً حذف شده است. اغلب او نقش عمده محرکهٔ تاریخ را بر "موجودات ماوراء طبیعی"، یعنی ایده، ایدئولوژی که شامل مذهب نیز هست، می‌گذاشت.

اما، در عین حال، این تندباد متافیزیکی در تاریخ فلسفه هگل، شامل بیش‌های جالب و قابل توجه‌ای نیز بود. برای نمونه اشاره به رابطه بین کار (تولید)، سازماندهی زندگی مادی و دولت. این قبیل بیش‌ها، فلسفه آلمانی را به مرز تحلیل‌های مادی واقع‌گرای بسیاری از پدیده‌های تاریخی، نزدیک کرد.

ج) فلسفه ایده‌آلیستی از تاریخ، متکی بر مفهوم ایده‌آلیستی از دیالکتیک نتایج خود را نیز داشت: برخورد اعتداری به واقعیت‌های اجتماعی بالاخص دولت (دولت پروس).

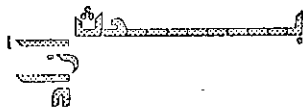
فرمول معروف هگل مبتنی بر "هر آنچه واقعی است عقلایی است، و هر آنچه عقلایی است واقعی است"، البته خود بخودی اعتداری نیست. بشرط آنکه از فعل "بودن" برداشتی دیالکتیکی کرد. یعنی آن را به مفهوم "شدن، استحال، رشد و نمو کردن، سپس رکود و افول و از بین رفتن"، ارزیابی کرد. از یک طرف واژه فوق می‌تواند چنین مفهوم داشته باشد: "هر آنچه واقعی است زنده است تا مادامیکه این واقعیت منطبق با ضرورت

باشد، و در این رابطه عقلایی است. همانطور که این عامل عقلایی فروکشند و از هم پاشیده شود، و همانطور که تضادهای درونی آن حاد گردند و هر چه بیشتر انفجاری گردد، آن عامل واقعیت هر چه بیشتر "غیر واقعی" می‌شود. آغاز به فروپاشی می‌کند و از بین می‌رود و راه را برای واقعیتی نوین و عقلایی‌تر هموار می‌کند. از طرف دیگر همان واژه می‌تواند این چنین تعبیر شود: "هر آنچه عقلایی است بیشتر و بیشتر واقعی می‌شود و بتدریج در کلیت خود تحقق می‌یابد. حتی اگر هنوز تحقق یافته نباشد و در بطن پیدایش خود بوده و حالتی بالقوه داشته باشد".

می‌توان مشاهده کرد که یک فرمول بالقوه انقلابی می‌تواند به شکلی محافظه‌کارانه تعبیر گردد. سپس این فرمول چنین می‌شود: "هر آنچه واقعی است عقلایی است (در غیر این صورت وجود نمی‌داشت)، یعنی ضروری است. بنابراین نمی‌باید بدان تردید کرد و آن را مورد اعتراض قرار داد. تمام آنچه عقلایی و ضروری است به نقد تحقق یافته است. آنچه تحقق نیافته است، نه عقلایی و نه ضروری، وگرنه تاکنون به نقد تحقق یافته بود".

در واقع، هر دوی این تعبیرات که در موازات یکدیگر قرار دارند در افکار خود هگل وجود داشتند. اولی در آثار جوانی وی منعکس شد و غالب بود، دومی در آثار سنین بالایی وی. این دو نظر دو مکتب مختلف را آفریدند و دو خط فکری را بنا نهادند. "طرفداران هگل مسن"، از پرچم‌داران نظر دوم بودند. آنان طرفدار سلطنت پروس، مذهب و دولت شدند. به اعتقاد آنان دولت بازتاب‌کننده "فضیلت" و "منافع جمعی" بود و در مقابل "جامعه مدنی" قرار می‌گرفت، و در جامعه مدنی خود-پسندی اجتماعی و اقتصادی غالب بود. "طرفداران هگل جوان"، از پرچم‌داران نظر اول بودند. در میان آنان فلاسفه رادیکال، انقلابی، ضد مذهب، ضد رژیم (بخصوص فوئر باخ - Feuerbach) جای گرفتند. مارکس در جوانی به این عده پیوست و نقد بیرحمانه آنان را علیه فلسفه، تاریخ و اقتصاد سیاسی دنبال کرد.

تلخیص از: رابعه مهدوی (ادامه دارد)



## دفت‌های کارگری سوسیالیستی و انجمن‌های صنفی

دفت‌های کارگری سوسیالیستی در شماره ۲۴ خود، در سرمقاله‌ای تحت عنوان "نخستین انجمن صنفی: گامی به پیش؟" به بررسی انجمن‌های صنفی می‌پردازد، و در آن ضمن "مرزبندی" با موضع حزب توده و همچنین موضع راه کارگر، اگر چه نه با صراحت، اما در نحوای آن، نحوه برخورد خود را نیز با تشکل کارگری بطور عام و انجمن‌های صنفی بطور خاص روشن می‌کند. قبل از بررسی مواضع دفت‌های کارگری سوسیالیستی تذکر یک نکته را ضروری می‌دانم. ما تاکنون در ضرورت مبارزه برای تشکل مستقل کارگری در مقابل با رژیم جمهوری اسلامی دلایل، تلقی‌ها، و برداشتهای خودمان را تشریح کرده‌ایم. در این مواضع راه کارگر هیچ وقت ایجاد تشکل مستقل کارگری را مرحمت و الطاف رژیم جستجو نکرده، و اتفاقاً سیاستمان را تکوین تشکل واقعی جدا از حاکمیت و مستقل از آن قرار داده‌ایم. بنابراین این نظر "خنثی" و نامعین توسط دفت‌ها که راه کارگر نیز معتقد به تشکل سراسری توسط رژیم است به ما تعلق ندارد. و در حالت خوشبینانه نشانه بی‌اطلاعی نویسنده و در بدترین شق خود از یک برخورد غیر مسئولانه نشأت می‌گیرد. اما مشکل دفت‌ها را تنها در اینجا نباید جستجو کرد. تلقی‌ها و برداشتهای سرمقاله از نحوه تکوین تشکل کارگری در ایران نکات مهمتری را نشان می‌دهد. بگذارید ببینیم دفت‌ها در این باره از چه دلایلی استفاده می‌کند.



اولین نکته‌ای که در این سر مقاله جلب نظر می‌کند، و پایه تزه‌های دفترها را تشکیل می‌دهد، این موضوع است، که "تحت سلطه" رژیم در ایران، "مرکز شکل مستقل کارگری" شکل نخواهد گرفت. هر نوع شکل مستقل، هر سندیکای توده‌ای، در چهارچوب رژیم "زرد" خواهد بود. در نتیجه تنها تحت سرنگونی جمهوری اسلامی است که گام اساسی برای شکل توده‌ای و مستقل برداشته خواهد شد. بنابراین تاکتیکی که دفترها در شرایط کنونی توصیه می‌کند، اینست که کارگران تنها به تشکیل کمیته‌های عمل مخفی مبادرت ورزند.

بررسی این تز دفترهای کارگری سوسیالیستی چند نکته را نشان می‌دهد. اولاً دفترها منشاء شکل‌گیری شکل کارگری را نه مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران و دولتهای مدافع آنها، بلکه نتیجه مختصات دمکراتیک و سیاسی رژیم‌ها می‌دانند. بر طبق نظر دفترها در شرایط دیکتاتوری و رژیمهای سرکوبگر، جنبش کارگری تحت هیچ شرایطی نمیتواند شکل مستقل خود را سازمان دهد. این تز بلحاظ تجربی غلط است، کانیست در این رابطه به نحوه شکل‌گیری تشکلهای کارگری در شیلی، آفریقای جنوبی، لهستان و ترکیه نگاهی بیافکنیم تا نادرست بودن این تز را دریابیم. شرایط سرکوب، بود و نبود شکل را تعیین نمیکنند، بلکه شکل آنرا تعیین می‌کنند. در شرایط سرکوب این حقیقت دارد که تشکلهای کارگری نمیتوانند، با دفتر و دستک و رهبران شناخته شده مشخص شوند؛ اما اگر شکل کارگری را در یک شکل آن، مثلاً آنچه در کشورهای اروپایی است می‌بینیم منحصر نکنیم، و تنوع اشکال شکل کارگری را بپذیریم، آنگاه می‌بینیم که شکل مستقل کارگری می‌تواند شکل بگیرد، اما در شکل متعارف آن نباشد و لیکن موجودیت داشته باشد.

ثانیاً: این تز بی‌اعتقادی به مبارزه کارگران و نیروی طبقاتی آنرا منعکس می‌کند. در این تز شکل کارگری نه نتیجه برانگیختگی احساس همبستگی کارگران، و یا در اثر همبستگی درونی آنها، بلکه بخاطر مرحمت و نرمش طبقات حاکمه فهمیده می‌شود، و از آنجا که تنها تحت این شرایط

می‌تواند شکل شکل بگیرد، در نتیجه آنها ضرورتاً تشکلی زرد و رفرمیستی از آب در می‌آیند. اما دفترها فراموش می‌کنند که تشکل کارگری نه از "تحمل رژیمها" بلکه از تحمیل کارگران بوجود آمده‌اند. در تحت این شرایط تشکل‌های کارگری ضرورتاً وابسته و زرد نیستند و می‌توانند مستقل از رژیمهای موجودیت داشته باشند.

ثالثاً: این تز بلحاظ تاریخی نیز غلط است، تجربه تکوین تشکل‌های کارگری نشان می‌دهد که جنبش کارگری در اثر مبارزه، به حق قانونی آزادی تشکل دست یافته است نه بر عکس. بعبارت دیگر حق قانونی تشکل نتیجه مبارزه کارگری برای تشکل بود نه منشاء آن. در ابتدا کارگران تشکل خود را بوجود آورده‌اند و سپس آنرا قانونی کرده‌اند. فهمیدن این مسئله که در شرایط دمکراتیک تشکل‌ها شکل می‌گیرند، فهمیدن تاریخ تکوین تشکل‌های کارگری است. رابعاً: دفترها با تاکتیک کمیته‌های عمل مخفی نشان می‌دهد هیچ سیاست روشنی در قبال تشکل توده‌ای کارگران ندارند. کمیته‌های عمل مخفی، برای سازماندهی تشکل‌های کارخانه‌ای، ضرورتی است انکار ناپذیر. اما تجویز کمیته‌های کارخانه بجای تشکل‌های توده‌ای کارگران، بیانگر اینست که دفترها در بهترین حالت در سطح کارخانه‌های منفرد درجا می‌زنند، و حتی دوام و بقای همین کمیته‌های عمل مخفی را نیز نادیده می‌گیرد. چرا که با فزاینده‌تر رفتن از کمیته‌های مخفی است که می‌توان موجودیت آنها تضمین کرد.

خاصاً: سازماندهی تشکل توده‌ای را به بعد از سرنگونی حواله دادن، اگر ظاهر رادیکالی داشته باشد، در عمل جز محروم کردن کارگران در همین شرایط از تشکل معنای دیگری ندارد. علاوه بر این هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از سرنگونی رژیم کارگران به تشکل سراسری و مستقل خود دست یابند. اتفاقاً یکی از تضمین‌های سرنگونی رژیم وجود تشکل مستقل کارگری، قبل از سرنگونی است. بدرجه‌ای که کارگران در دل همین شرایط به تشکل دست یابند، می‌توانند در دوره بعد از سرنگونی از سازمانیابی خود دفاع نمایند.

دومین تز دفترها این مطلب است که "کارگران هیچ چارچوب قانونی و غیر قانونی که مانع حرکت آنها گردد را برسمیت نمی‌شناسند... کارگران ایران بر خلاف عوامفربیان رژیم و جریانهایی که سالهاست در انتظار اعطای حقوق دمکراتیک از سوی چنین رژیمی هستند، از ایجاد هر نهادی برای پیش‌برد مقاصد خود استفاده کرده و هیچ توهمی نیز به آنها ندارند. زیرا بخوبی می‌دانند که حتی خواسته‌های ابتدایی خود را بایستی از طریق سرنگونی کل نظام موجود و تشکیل یک حکومت کارگری بدست آورند".

بررسی این تز دفترها نیز چند نکته را نشان می‌دهد:

الف - دفترها با این تز از یک مقدمه درست به یک حکم نادرست می‌رسد. این درست است که کارگران عمدتاً به رژیم توهم ندارند، اما این نادرست است که آنها از امکانات علنی - قانونی مبارزه استفاده بعمل نمی‌آورند. برای رد ادعای دفترها کانیست به جنبش کارگری مراجعه کنیم. بر طبق اعترافات ایادی رژیم در طی تنها یکسال جنبش کارگری ۱۶۷ هزار مورد علیه اخراجهای کارفرمایان به دادگاههای کار شکایت کرده‌اند. علاوه بر این شکل قانونی مبارزه، کارگران از طومارنویسی نیز استفاده بعمل آورده‌اند و از این طریق خواسته‌های خود را طرح کرده‌اند.

ب - واقعیت اینستکه در شرایط سرکوب و در زیر یک رژیم استبدادی، بدون وجود یک بازوی مخفی، بدون هسته پنهانکار و هدایتگر مبارزه حرفی از مبارزه انقلابی و تداوم آن نمی‌تواند در میان باشد. نفی کار مخفی، نفی بازوی هدایتگر زیرزمینی، خواه ناخواه هر نیرویی را به دامن قانون‌گرایی می‌غلطاند.

ج - اما اگر از ضرورت مبارزه مخفی و فعالیت زیرزمینی به نفی کار علنی و قانونی برسیم، عملاً دامنه فعالیت خود را محدود کرده‌ایم. علاوه بر آن بدون گسترش فعالیت در عرصه علنی و قانونی حتی موجودیت بازوی مخفی و فعالیت مخفی نیز در مخاطره می‌افتد. بنابراین اگر در وجود بازوی مخفی و زیرزمینی نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی تردیدی وجود داشته باشد، بدون فعالیت علنی، و حتی بدون فعالیت قانونی نیز نمی‌توان از گسترش دامنه فعالیت توده‌ای سخنی به میان آورد. دلیل این امر روشن است. هر مبارزه

توده‌ای بنا به تعریف یک مبارزه علنی است. مبارزه توده‌ای در زیر زمین یک تناقص مضحک است.

د - متأسفانه در جنبش چپ، کار علنی عموماً مورد تحقیر قرار گرفته است. در پیش چپ، کار (قانونی) مترادف با قانون گرایان فهمیده شده است. اگر جنبش چپ به کار علنی یا قانونی نیز روی آورده، نه بخاطر گسترش فعالیت در این عرصه، بلکه بخاطر یارگیری از عناصر علنی برای سازمان مخفی بوده است. اکنون که چندین سال از شکست این مشی می‌گذرد، متأسفانه دفترها به تحقیر کار علنی و این تز نادرست رجعت نموده است.

### تاکتیک دفترهای کارگری سوسیالیستی در قبال انجمنهای صنفی

تاکتیک دفترها در قبال انجمنهای صنف عبارتست از اینکه آنها این نهاد را یک "تشکل مستقل" نمی‌دانند، اما شرکت در آنها نیز منتفی ندانسته‌اند، علاوه بر آن دفترها انشای خانه کارگر را نیز یک وظیفه دائمی خود در درون انجمن‌های صنفی می‌دانند. قبل از اینکه تاکتیک دفترها را در قبال انجمن‌های صنفی مورد بررسی قرار دهم. توضیح نکاتی را پیرامون وزن کارگران صنوف و حاشیه‌ای و اهمیت آنها در سازمانیابی کارگران ایران ضروری می‌دانم. بر طبق آماری که در سمینار صنایع کوچک ارائه شده، ۹۶/۶ (درصد) کارگاههای ایران کمتر از ۱۰ کارگر را در خود جای می‌دهند. در همین رابطه علیرضا محبوب در جایی گفته است که ۲/۳ کارگران ایران در صنوف به کار مشغولند. برای اینکه وزن کارگران حاشیه‌ای و صنوف بهتر فهمیده شود، آمار کارگران فرش‌باف را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، تا اهمیت این بخش از کارگران بهتر درک شود. بر طبق آماری که روزنامه کار و کارگر در تاریخ ۲۷ مرداد ارائه داده ۸ میلیون نفر در کشور در صنعت فرش کار می‌کنند، از جمعیت یک میلیون و ۸۵۰ هزار نفری همدان، ۲۴۰ هزار نفر در صنعت قالیبافی به کار مشغولند، در استان آذربایجان شرقی ۳۰۰ هزار نفر در ۱۳۰ هزار دار قالی به کار می‌پردازند، و در استان فارس ۴۵ هزار دار قالی بر پاست. اما در کل کشور

۱/۳ میلیون کارگاه بافت قالی در ۳۰ هزار روستای کشور وجود دارد. جدا از شرایط غیر انسانی حاکم بر این کارگاهها که آکنده از رطوبت، نور کم... که منجر به امراض ریوی، درد مفاصل، ضعیف شدن چشم، و انواع بیماری‌های ستون فقرات گردیده، هیچ طرح و پروژه کارگری بدون در نظر گرفتن این نیروی انبوه و عظیم نمی‌تواند موفق گردد. کارگران بخشهای بزرگ نمی‌توانند بدون اتحاد و بدون پیوند با این بخش از کارگران ره بجائی ببرند. بنابر قانونی که مارکس در کاپیتال بیان کرده است. تقویت موقعیت یک شاخه از کارگران، بناگزیر بر شاخه‌های دیگر اثر می‌گذارد. همچنانکه تضعیف موقعیت یک بخش نیز بر سایر بخشها، اثرات منفی خواهد داشت. بنابراین مبارزه برای بهبود موقعیت این بخش از کارگران می‌بایست در دستور کارگران پیشرو و مبارز قرار گیرد، تا در تحکیم موقعیت بنگاههای استراتژیک و بزرگ خلی ایجاد نشود. بنابراین است که سازمانیابی این بخش از کارگران باید مورد توجه کمونیستها و کارگران پیشرو قرار گیرد. جدا از اینکه انجمن‌های صنفی موجود ظرف مناسبی برای سازماندهی این بخش از کارگران باشند یا نه، جدا از اینکه در قانون کار جمهوری اسلامی، تشکلی برای این بخش از کارگران در نظر گرفته شده باشد یا نه، سازمانیابی این بخش از کارگران مستقلاً باید در دستور کار طرفداران جنبش کارگری قرار گیرد. اما تا آنجا که به بحث انجمنهای صنفی بر می‌گردد، "جغرافیای" طرح این بحث می‌تواند گره‌گشا باشد. بحث انجمنهای صنفی در شرایطی توسط خانه کارگر طرح گردید که محبوب تحت فشار مجامع کارگری در سازمان بین‌المللی کار و پس از مراجعت به ایران آنرا طرح کرده است. کفایت این نکته که ماده تشکیل انجمنهای صنفی در قانون کار موجود بوده، ولی پس از ۳ سال توسط خانه کارگر طرح می‌شود، را مورد ملاحظه قرار دهیم. بنابراین طرح تشکیل انجمنهای صنفی اولاً بخاطر تحت کنترل در آوردن آن و ثانیاً بخاطر مصرف تبلیغاتی برای مجامع بین‌المللی است که در دستور کار قرار گرفته است. معهداً در این شرایط که رژیم تا حد معینی تحت فشار قرار دارد، کارگران می‌توانند مبادرت به تشکیل انجمن‌های صنفی نمایند. اما برای اینکه انجمن‌های صنفی بطور مستقل شکل بگیرد، باید قبل از هر چیز به خانه

کارگر، انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی توهمی وجود نداشته باشد. هم اکنون خانه کارگر تلاش می‌کند که ابتکار تشکیل انجمن‌های صنفی را در دست بگیرد و از بالا رأساً به تشکیل آن مبادرت می‌ورزد. کارگران پیشرو با استفاده از فضای مساعدی که برای تشکیل انجمن‌های صنفی بوجود آمده، باید خود رأساً تشکیل این نهادها را جدا از خانه کارگر بعهده بگیرند. اهمیت سازماندهی کارگران صنوف و حاشیه‌ای البته از این شرایط مساعد نتیجه نمی‌شود، بلکه بر عکس این شرایط مساعد، ضرورت سازماندهی کارگران صنوف را مؤکدتر می‌سازد. اما تاکتیک دفترها در قبال انجمن‌های صنفی نشان می‌دهد، که گویا ضرورتی در رابطه با سازماندهی کارگران صنوف و حاشیه‌ای وجود ندارد. بلکه با داغ شدن این بحث توسط خانه کارگر، ضرورت طرح آنرا ایجاب کرده است. بعبارت دیگر دفترها رأساً طرحی برای سازماندهی این بخش از کارگران نداشته، بلکه واکنش در قبال خانه کارگر از خود نشان داده است. وجه مشخصه دیگر تاکتیک دفترها اینست که در چارچوب فعالیت در انجمن‌های موجود در جا میزند و نمی‌تواند بطور فعال و اکتیو، تاکتیک تشکیل انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنوف دیگری را در دستور قرار دهد. علت این امر اینست که دفترها تشکیل هیچ شکل توده‌ای مستقل را در شرایط سرکوب امکان‌پذیر نمی‌دانند. بنابراین از پیش تلاش برای سازماندهی آنرا نیز منتفی می‌دانند. این تاکتیک اگر چه ظاهراً "چپ" است، اما عملاً تمکین به وضع موجود را منعکس می‌کند.

حشمت